

قصیده تائیه

# دعبل خزاعی

نگارش و ترجمه به شعر فارسی نیمایی:  
عزیز الله حاجی مشهدی

همراه و با استفاده از شرح علامه محمد باقر مجلسی  
به تصحیح استاد علی محدّث



انتشارات نَبأ

سرشناسه: حاجی مشهدی، عزیزالله

عنوان قرارداد: قصیده تائیه، فارسی - عربی، برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: قصیده تائیه دعبل خزاعی / نگارش و ترجمه به شعر فارسی نیمایی عزیزالله حاجی مشهدی؛ همراه و با استفاده از شرح محمدباقر مجلسی؛ به تصحیح علی محدث.

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۱۶ ص.

شابک: ۳ - ۰۸۳ - ۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: دعبل خزاعی، ۲۴۶ - ۱۴۸ ق. قصیده تائیه - نقد و تفسیر. شعر مذهبی

عربی، قرن ۳، شعر فارسی، قرن ۱۴ ترجمه شده از شعر عربی، شعر جدید

شناسه افزوده: مجلسی، محمد باقرین محدثقی، ۱۰۴۷ - ۱۱۱۰ ق.

شناسه افزوده: محدث، علی، ۱۳۲۷، مصحح.

شناسه افزوده: دعبل خزاعی، ۲۴۶ - ۱۴۸ ق. قصیده تائیه، شرح.

رده بندی کنگره: PJA / ۳۵۳۴ / ح ۲ ق ۶ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۸۹۲ / ۷۱۳

شماره کتابخانه ملی: ۵۰۷۱۳۴۰



انتشارات نبأ

## قصیده تائیه دعبل خزاعی

نگارش و ترجمه: عزیزالله حاجی مشهدی

حروفچینی و صفحه آرائی: مشکاة / چاپ و صحافی: دالاهو، صالحانی

چاپ اول: ۱۳۹۷ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک،

خیابان شبستری، خیابان ادیبی، شماره ۲۶ صندوق پستی: ۱۵۶۵۵ / ۳۷۷

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ فاکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۳ - ۰۸۳ - ۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸ - 978 - 600 - 264 - 083 - 3

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى  
محمد و آله خير الوری

(۱)

مقدمه ناشر

از ممتازترین‌ها بودن در شعر و شاعری در جامعه‌ای که بر زبان مردم عادی و عاری از سوادش، شعر به راحتی جاری می‌شود، نبوغ و استعداد استثنایی و فوق‌العاده‌ای را می‌طلبد. و دعبل خزاعی از ممتازترین‌های در ادبیات شیعی در عرب است و ممتازترین اثر او قصیده نائیه است که مدح اهل تربیت عليهم السلام و مصائب روا شده بر آنان است. این قصیده توسط علامه کبیر ملاً محمد باقر مجلسی به فارسی ترجمه و شرح شده است.

این شرح یک‌بار قبل، حدود چهل سال پیش، در مجله آستان قدس رضوی و بار دوم توسط استاد علی محدث - که چاپ مورد استفاده در کتاب حاضر می‌باشد - و بعدها در مجموعه ۲۵ رساله از علامه مجلسی که نسخه آن در کتابخانه آیت‌الله مرعشی است، توسط جناب

آقای سید مهدی رجائی به طبع رسیده است.

در دقت و سلامت و خبرویت علامه مجلسی در ادبیات و فهم آیات و روایات همین بس که علامه محقق سید مرتضی عسکری رحمته الله می فرمودند که در میان ترجمه‌هایی که از آیات قرآن مجید، توسط علماء و مترجمین قرآن، به فارسی انجام شده، هیچ کدام به درستی و دقت ترجمه‌های علامه مجلسی نیست. و نیز علامه فقید سید جلال‌الدین محدث ارموی - طاب ثراه - در تألیفات فارسی خود هر جا حدیثی را می‌خواستند ترجمه کنند، و آن حدیث در آثار فارسی علامه مجلسی، توسط ایشان ترجمه شده بود، ترجمه مجلسی را نقل می‌کردند، در حالی که علامه محدث خود در ادبیات عرب خبرویت کم‌نظیری داشت. ارائه این اثر ادبی - اعتقادی - تاریخی کم‌نظیر به صورت حاضر، فرصت و مجال مغتنمی برای نسلی است که با آثار کهن ارزشمند، کمتر و بلکه اصلاً آشنایی ندارند. خداوند متعال توفیقات خیر ادیب، شاعر، هنرمند و هنرشناس معاصر، جناب آقای عزیز الله حاجی مشهدی را روزافزون فرماید، که به نیکوترین صورتی اهتمام به این مهم کرده‌اند. لازم است در این جا از آقای دکتر عبدالحسین طالعی و سرکار خانم سمیه مهدوی هم که در ارائه این کار ما را یاری نموده‌اند تشکر و سپاسگزاری داشته باشیم.

الحمد لله اولا و آخرا

## (۲)

«دعبل» شیعه‌ای است شاعر و بلکه «شاعر شاعران شیعه».

گرچه در اسمش اختلاف کرده‌اند که «محمد» است یا «عبدالرحمن» و یا «حسن» و نیز در کنیه‌اش که «ابوعلی» است یا «ابوجعفر»، ولی در لقبش اختلافی نیست و اغلب مصادر از او به «دعبل بن علی» یاد کرده‌اند. آری لقبش چنان مشهور گشته که اسم اصلیش را به فراموشی گشانده است.

نسبش: به «بدیل بن ورقاء الخزاعی» می‌رسد و «خزاعه» قبیله‌ای است «قحطانی».

«بدیل» از صحابه‌ی گرانقدر حضرت رسول ﷺ بود که قبل از فتح مکه، اسلام آورد و درک صحبت نبی مکرم نمود. و پسر بدیل، «عبدالله» از یاران امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بود که افتخار حضور در جنگ صفین، در رکاب مبارک مولایش را یافت و در سال ۳۷ هجری به دست یاران معاویه پلید، شهید شد. و هم او به همراهی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جنگهای «تَبُوك» و «حُنَيْن» و «طَائِف» نیز حاضر بوده است.

دعبل بن علی، در سال ۱۴۸ هجری در خانواده‌ای زاده شد که اکثر

مردانش را شاعران ستوده‌ای تشکیل می‌دادند. سالیان ابتدای جوانی را در «کوفه» - مهد تشیع و ادب و نحو و شعر و علوم دینی و لغوی - گذرانید و شاگردی عالمان و شاعران آن دیار را پذیرفت و در این تربیت و رشد، شاعری توانا شد و مطرح در میان اهل شعر، و به همین روی پیش از بیست سالگی اشعارش انتشار یافت تا جایی که در حضور «هارون الرشید» - خلیفه وقت - خوانده شد.

ایام حیاتش، مقارن با سده اول حکومت «عباسیان» بود. عباسیان که با خدعه و فریب به حکومت دست یافته بودند، چنین وانمود کرده بودند که طالب حکومتی هستند که مدارش اهل بیت رسول - سلام الله علیهم اجمعین - باشند و قیام خود را در جهت احقاق حق خاندان عصمت از «بنی امیه» - که بر آن بزرگواران ستم روا داشته‌اند - قلمداد می‌نمودند و در حقیقت با همین شعارها بود که طرفدارانی یافتند و محبان و پیروان عترت رسول خدای صلی الله علیه و آله، از ایرانی و عرب به گردش جمع شدند و بر مسند مُراد نشستند. ولی این ناپاکان نیرنگ باز آن چنان ظلم و جور و قتل و آزاری را بر علویان روا داشتند که بنی امیه نیز نظیر آن‌ها را انجام نداده بودند. جالب است که - مانند «مأمون» - هرجا چهار پای مُراد می‌لنگید، دیگر باره تحت لوای تشیع شعار می‌دادند و فریاد می‌کشیدند و هوادار جمع می‌کردند و بعد از پیروزی باز به کردار گذشته عمل می‌نمودند.

و اما علویان، که اهل حق بودند و یاور صاحبان حقیقت، طبیعی است که این بار نیز از پای ننشینند و به مقابله با عباسیان برخیزند. بُنیانی‌ترین عمل و بُرنده‌ترین سلاح در تمام برخوردهای حق و باطل، ابلاغ کلمه و تبلیغ رسالت است. البته در جهت تحقق، شرط لازم



قضیه تبلیغ است و شرط کافی استفاده درست از نتایج موفقیات در آن زمینه می‌باشد. عباسیان نیز چنین کرده بودند، یعنی با شعار حق و حق طلبی آن هم برای صاحبان حق، پایگاهی برای خود ساخته، با استفاده از آن بر آریکه خلافت سوار شده بودند و آنک با استخدام شاعرانی که بنده زر و زیور و خور و خواب و شهرت و راحت بودند، آهنگ تثبیت مسند غضب شده را داشتند. در این مورد باید توجه داشت که کلام، به مثابه نافذترین وسیله راه یافتن در دل انسان‌ها و جلب توجهات آنان، آن چنان مقام و منزلتی والا در میان عرب دارد که «أظهر من الشمس» است و نیازی به توضیح ندارد. لذا این وسیله در میان عرب، کارآیی مضاعفی در ابلاغ و تبلیغ می‌یابد.

نکته جالب توجه دیگر این که شاعرانی که دور سفره رنگین عباسیان گرد آمده بودند، نوعاً همان شاعران دربار بنی‌امیه بودند که این بار نیز به این جا آمده بودند و اینک بنی‌امیه را به باد ناسزا و استهزاء گرفته بودند؛ در حالی که شاعران شیعه که شیعیان آل محمد - صلی الله علیهم اجمعین - بودند، نه شیعه آل ابوسفیان و بنی‌امیه و بنی‌عباس و یا شیعه درهم و دینار؛ در فقر به سر بردند و زبان به نان نفروختند و در عوض آنچه را که حق بود به آوای بلند فریاد کردند، که شاعرانی چون «کمیت بن زید» و «سید حمیری» و «دعبل خزاعی» از این ردیفند.

فداکاری‌های «دعبل» در این امر به اندازه‌ای روشن است که نیازمند به استدلال نیست. چه می‌توان گفت درباره مردی که از خود او شنیدند که می‌گفت: «پنجاه سال است که چوبه دار خود را بر دوش می‌کشم و کسی را نمی‌یابم که مرا به آن به دار کشد!».

به «محمد بن عبدالملک زیات» وزیر گفتند: «چرا آن چکامه‌ءِ دعبل

راکه در آن به هَجَوِ تو پر داخته است پاسخ نمی‌گویی؟» گفت: «سی سال است که دعبل چوبه دار را به دوش دارد و بی‌باکانه در جستجوی کسی است که وی را بر آن کِشَد». روزگارش چنین گذشت تا سرانجام حماسه زندگی‌اش در سال ۲۴۶ در پیری و کهنسالی به سر آمد و به جور و ستم و نیرنگ کشته شد.<sup>۱</sup>

### درباره قصیده تائیه دعبل:

این قصیده، از مشهورترین قصاید در مدح اهل بیت عصمت - صلوات الله علیهم - می‌باشد. علامه مجلسی رضوان الله علیه در مقدمه «شرح تائیه دعبل خزاعی» توضیحی آورده است که عیناً در این جا نقل می‌شود.<sup>۲</sup>

بدان که اعظم محدثین شیعه مانند ابو جعفر محمد بن بابویه و شیخ طوسی و شیخ کُشی و علی بن عیسی اربلی - رضوان الله علیهم اجمعین - و جمعی از علمای سنیان مانند ابن طلحه مالکی و غیر او بعضی از این قصیده و متعلقات آن را روایت کرده‌اند. چنان‌که ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده که:

دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس در مرو به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند بعد از آن‌که ولایت عهد مامون را آن حضرت به جبر

۱. طالبان تفصیل بیشتر در مورد «دعبل» به جلد دوم «الغدیر» نوشته علامه امینی و جلد سی‌ام «أعیان الشیعه» اثر علامه سید محسن امین و دیگر مأخذ معتبر رجوع فرمایند.

۲. شرح تائیه دعبل خزاعی، تألیف: علامه محمد باقر مجلسی، تصحیح: علی محدث، دی ماه ۱۳۵۹، صفحه ۱۴ تا ۲۲.

قبول فرموده بود. دعبل این قصیده را عرض کرد که بعد از این مذکور خواهد شد و ابراهیم قصیده دیگری خواند. حضرت بیست هزار درهم به ایشان جایزه شفقت کرد، از دراهمی که به اسم مبارک آن حضرت در آن زمان سکه کرده بودند که برابر دو هزار اشرفی بوده است در آن زمان، و هریک ده هزار درهم گرفتند. و دعبل دراهم خود را به شهر قم آورد و شیعیان قم از برای شرافت و برکت، آن دراهم را که به نام نامی آن حضرت منور و مزین گردیده بود، هر دره‌می را به ده درهم خریدند که صد هزار درهم به دست او آمد، و ابراهیم آن زر را خرج می‌کرد و می‌بخشید و قسمت می‌کرد و از برکت آن حضرت تمام نمی‌شد تا آن که خرج کفن و دفن او نیز، از آن مال خیر مآل شد.

و ایضاً ابن بابویه علیه السلام به سند معتبر روایت کرده است که دعبل گفت: من داخل مرو شدم و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم و عرض کردم که قصیده‌ای در مدح شما انشاء نموده‌ام و به قسم بر خود لازم کرده‌ام که آن را بر کسی پیش از شما نخوانم. حضرت فرمود که بخوان. پس به خدمت لازم السعادة عرض کرد، به تفصیلی که در ضمن ترجمه اشعار مذکور خواهد شد. پس چون از خواندن قصیده فارغ شد، حضرت برخاست و فرمود که از جای خود حرکت مکن و داخل حرم شدند. بعد از ساعتی خادم آن حضرت آمد و صد اشرفی رضوی آورد که به اسم سامی آن حضرت مزین گردیده بود. به او داد و گفت: مولای من می‌فرماید که این زر را خرج کن. دعبل گفت که: به خدا سوگند که من برای این مطلب نیامده بودم و قصیده را برای طمع مال دنیا نگفته بودم، و صرة زر را پس فرستاد و خلعتی از جامه‌های پوشیده آن حضرت را استدعا نمود برای برکت و شرافت. پس حضرت همان کیسه زر را با

جبه خزی برای او فرستاد. و خادم گفت که حضرت می فرماید که: این صره زر بگیر که بعد از این محتاج به این زر خواهی شد و به ما بر مگردان.

پس دعبل صره و جبه را گرفت و برگشت و از مرو با قافله ای روانه شد. و چون به میان قوهان رسیدند، جمعی از دزدان به قافله برخوردند و جمیع اموال اهل قافله را گرفتند و مردم قافله را همه دست بر پشت بر بستند، و دعبل از آن جمله بود و اموال او را متصرف شدند و شروع به قسمت کردند. پس یکی از آن دزدان شعری از این قصیده که مناسب این حال بود خواند و مضمونش این است که: می بینم مال اهل بیت را که در میان دیگران قسمت می شود و دستهای ایشان از آن مال خالی است. چون دعبل این شعر را شنید، پرسید از آن مرد که: این بیت که خواندی از کیست؟

گفت: از مردی از قبیله خزاعه است که او را دعبل بن علی می گویند. دعبل گفت: منم گوینده آن قصیده که این بیت از جمله آن است. چون آن مرد این سخن را شنید، برجست و به نزد رئیس و سرکرده ایشان رفت و او شیعه بود و بر سر تلی نماز می کرد و این سخن را به او گفت. چون سرکرده این سخن را شنید، خود آمد و به نزد دعبل ایستاد و گفت: تویی دعبل؟ گفت: بلی، گفت: بخوان قصیده را. دعبل تمام قصیده را خواند. پس فرمود که: دستهای دعبل و جمیع اهل قافله را گشودند و جمیع اموال ایشان را برای رعایت دعبل به صاحبان رد کردند.

و دعبل به سلامت روانه قم شد. و چون شیعیان قم خبر دخول دعبل را شنیدند، نزد او جمع شدند و التماس کردند که قصیده خود را بر ایشان

بخواند. دعبل گفت: همگی در مسجد جامع حاضر شوید. چون حاضر شدند دعبل بر منبر برآمد و قصیده را برایشان خواند و مردم قم او را به خلع فاخره و اموال و افره نوازش نمودند. چون اهل قم خبر جبّه را شنیدند، از او التماس کردند که جبّه را به هزار دینار طلا به ایشان بفروشد. او امتناع نمود. گفتند: پس قدری از آن را به هزار دینار بفروش، باز اباکرد و از قم بیرون رفت. چون به رستاق دهات قم رسید، جمعی از جوانان و خردسالان عرب او را تعاقب نمودند و جبّه را از وی گرفتند. پس دعبل به قم عود فرمود و التماس ردّ جبّه از ایشان کرد. آن جوانان خود رأی التماس وی را قبول نکردند و سخن پیران و سرکرده‌های خود را در این باب نشنیدند، و گفتند که: آرزوی جبّه را از دل به در کن که ممکن نیست پس دهیم، ولیکن به قیمت آن هزار اشرفی به تو می‌دهیم و او قبول نمی‌کرد. چون ناامید گردید از پس دادن ایشان، آن را از ایشان التماس نمود که قدری از آن جبّه متبرّک که را نیز به او بدهند. این را قبول کردند و قدری از جبّه را با هزار دینار طلا برای قیمت بقیّه به او دادند.

چون دعبل به وطن خود معاودت نمود، دید که دزدان، جمیع آنچه در منزل او یافته‌اند غارت کرده‌اند. در این وقت آن صد دینار را که حضرت به او عطا فرموده بود به شیعیان فروخت، از برای برکت، هر دینار را به صد درهم که ده برابر سوقی بود از او خریدند. پس ده هزار درهم به دستش آمد، و در این وقت سخن حضرت را به خاطر آورد که بر سبیل اعجاز به او فرموده بودند که: به زودی محتاج خواهی شد به این دینارها. و دعبل کنیزی داشت که او را بسیار دوست می‌داشت. در این وقت رَمَد عظیمی در هر دو چشم او به هم رسید. چون اطّبا و کحلّان

چشمهای او را ملاحظه کردند، گفتند: که چشم راستش باطل شده است در آن تدبیری نمی توانیم کرد. لیکن چشم چپش را شروع در معالجه می کنیم و اهتمام می نمایم و امید هست که به اصلاح آید. دعبل از این واقعه بسیار غمگین شد و جزع بسیار کرد تا آن که به خاطرش رسید که بقیه جبه مبارکه حضرت امام رضا علیه السلام با او هست، پناه به آن قطعه جبه برد و آن را برگرفت و بر دیده های جاریه مالید، و قدری از آن جامه شریف در اول شب به عنوان عصابه بر دیده های جاریه بست. چون صبح شد، به برکت جامه آن حضرت، دیده های جاریه صحیح شده و بیناتر از اول گردیده بود.

و شیخ طوسی رحمته الله در مجالس از علی برادر دعبل روایت کرده است که گفت: با برادر خود دعبل در سال صد و نود و هشتم هجرت متوجه شهر طوس شدیم و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم و تا آخر سال دویمت از هجرت، در خدمت آن حضرت ماندیم و حضرت پیراهن خز زردی خلعت به برادر داد، با انگشتری عقیق و کیسه ای از دراهم که به اسم شریف آن حضرت مزین بود. و فرمود: ای دعبل برو به شهر قم که در آن جا فواید خواهی یافت و فرمود که: این پیراهن را خوب محافظت نما که من هزار شب، در هر شب هزار رکعت، نماز در این پیراهن کرده ام و هزار ختم قرآن در این جامه کرده ام.

و صاحب کشف الغمّه از بعضی از مخالفان روایت کرده که دعبل گفت: چون این قصیده را گفتم، به خراسان رفتم و به خدمت حضرت امام همام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و قصیده را بر آن حضرت عرض کردم تحسین نمودند و فرمودند: تا ترا امر نفرمایم بر

دیگری مخوان. چون خبر این قصیده به مأمون رسید، مرا طلبید و امر کرد که این قصیده را بر او بخوانم. من انکار کردم. یکی از غلامان خود را به طلب حضرت امام علیه السلام فرستاد. چون تشریف آوردند به خدمت حضرت عرض کرد که من دعبل را امر کردم که قصیده خود را بخواند و انکار نمود. حضرت فرمود: ای دعبل قصیده را بر خلیفه بخوان. من جمیع قصیده را خواندم و مأمون تحسین بسیار نمود و پنجاه هزار درهم به من کرم کرد، و حضرت امام رضا علیه السلام نیز نزدیک به آن مبلغ جایزه عطا فرمود. پس من به آن حضرت عرض کردم که توقع دارم که از جامه‌های بدن خود جامه‌ای به من عطا فرمایی که در وقت مردن کفن من باشد.

حضرت فرمود: چنین کنیم. و بعد از آن پیراهنی به من بخشیدند که خود پوشیده بودند و دستمال لطیفی نیز شفقت فرمودند و گفتند: این رانیکو محافظت نما که به برکت آن، از بلاهای عظیم محفوظ خواهی بود. بعد از آن فضل بن سهل ذوالریاستین که وزیر مأمون بود، صله نیکویی به من داد و استر خراسانی زردی برای من فرستاد و در روز بارانی با او می‌رفتم. بارانی‌ای و کلاه بارانی‌ای که هر دو از خز بود به من بخشید که هشتاد اشرفی به قیمت آن‌ها به من دادند و من ندادم.<sup>۱</sup>

---

۱. جمله «بعد از آن...» تا اینجا، ترجمه این عبارت است: «ثم دفع الی ذوالریاستین... وزیر المأمون صله و حملنی علی بردون أصفر خراسانی و كنت اسایره فی یوم مطیر و علیه ممطر خز و برنس منه، فأمر لی به و دعا بغيره جدید فلبسه و قال: انما أترتك باللبیس لانه خیر الممطرين. قال فاعطیت به ثمانین دیناراً فلم تطب نفسی بیعه».

پس اراده معاودت به عراق نمودم. و در اثنای راه، جمعی از دزدانِ کُرد بر سر راه آمده بودند و آنچه همراه داشتیم همه را تالان کردند (و آن روز روز بارانی بود).<sup>۲</sup> پس ماندم در پیراهن کهنه و حالی تازه. و از میان آنچه از من بردند تاسف من بر پیراهن و دستمال شریف آن حضرت بود، و تفکر می نمودم در فرموده حضرت که توبه برکت اینها محفوظ خواهی ماند، چون شد که اینها را دزد برد؟! ناگاه یکی از آن کُردان حرامی بر من گذشت و بر اسب زرد که ذوالریاستین به من بخشیده بود سوار بود و آن بارانی را نیز در برداشت. و چون به نزدیک من رسید ایستاد و انتظار رفیقان خود می کشید و یک شعر از قصیده مرا خواند. من تعجب کردم که این کُرد از دزدان چگونه توفیق تشیع یافته، در این وقت طمع کردم که شاید پیراهن و دستمال حضرت را پس گیرم، و گفتم: ای آقای من! از کیست این قصیده؟ گفت: وای بر تو، ترا چه کار است با این؟ گفتم: سببی دارد که خواهم گفت. آن کرد گفت: نسبت این قصیده به صاحبش از آن مشهورتر است که احتیاج به بیان داشته باشد. گفتم او کیست؟ گفت دعبل بن علی خزاعی شاعر آل محمّد، خدا او را جزای خیر دهد. گفتم: به خدا سوگند که منم دعبل و این قصیده از من است.

گفت: وای بر تو چه می گویی؟! گفتم: امر من از آن مشهورتر است که مخفی باشد. پس اهل قافله را طلبید و از ایشان معلوم کرد. همگی شهادت دادند که این دعبل است چون بر او ظاهر شد که منم دعبل،

۱. در بهار عجم گفته: «تالان: غارت و تاراج». و در آندراج اضافه کرده که لغت

فارسی است.

۲. ترجمه این عبارت از نص حکایت دعبل است: «و کان ذلك اليوم يوماً مطيراً».



گفت: برای کرامت تو، آنچه از قافله گرفته‌اند حتی خلایق که برده باشند پس دادم. پس ندا کرد در میان اصحابش که هر که چیزی از این قافله گرفته است پس دهد. و به برکت من جمیع اموال اهل قافله را رد کردند و تمام اموال مرا رد کردند و بدرقه همراه آمدند تا ما را به مأمن رسانیدند. پس من و جمیع قافله محفوظ ماندیم به برکت پیراهن و دستمال آن حضرت.

و صاحب کتاب «عدد قویّه» روایت کرده است که: اهل قم خلعت حضرت را به سی هزار درهم از دعبل می خریدند و او قبول نکرد. و چون بیرون رفت شیعیان قم آن خلعت را زدیدند. برگشت و با التماس بسیاریک آستین آن خلعت را گرفت که در میان کفن خود گذارد و سی هزار درهم را به او دادند. و دعبل آن قصیده را به جامه احرامی خود نوشت و وصیت کرد که او را در آن جامه کفن کنند.

و ابن بابویه رضی الله عنه از علی پسر دعبل روایت کرده که چون هنگام وفات پدرم شد، رنگش متغیّر شد و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد. و چون این حالت را مشاهده کردم شیطان مرا وسوسه کرد و نزدیک شد که از مذهب او برگردم. پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامه‌های سفید پوشیده بود و کلاه سفیدی بر سر داشت. گفتم: ای پدر، خدا با تو چه کرد؟ گفت: ای فرزند آنچه دیدی از سیاه شدن روی من و بند شدن زبان من، از آن بود که در دنیا شراب می خوردم و پیوسته بر آن حالت بودم، تا آن که به خدمت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله رسیدم و جامه‌های سفید در بر و کلاه نورانی بر سر داشت. چون نظر مبارکش بر من افتاد، فرمود: تو دعبلی؟ گفتم: آری یا رسول الله، فرمود: بخوان از شعرهایی که در شأن او لاد من گفته‌ای! من این دو بیت را

خواندم:

لا أضحك الله سنَّ الدهرِ إن ضحكت  
 يوماً و آل أحمد مظلومون قد قهروا  
 مُشَرِّدُون نَفوا عن عُقْرِ دارهم  
 كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر

یعنی خندان نگرداند خدا دندان روزگار را اگر بخندد و شادی کند در روزی که آل پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ستمدیده و مقهور گردیده‌اند از دشمنان، و ایشان را رانده‌اند و از میان خانه‌های خود به در کرده‌اند، گویا ایشان گناهی کرده‌اند که آمرزیده نمی‌شود.

چون این بیت را خواندم حضرت مرا تحسین فرمود و شفاعت نمود. و جامه‌هایی که در برداشت به من خلعت داد و این جامه‌های آن حضرت است که در بر من است.

و ایضا روایت کرده است که بر قبر دعبل، این ابیات را که از جمله اشعار اوست نقش کرده بودند:

اعدَّ اللهُ يوم يلقاه

دعبل أن لا اله الا هو

يقولها مخلصاً عساه بها

يرحمه في القيامة الله

الله مولاة و الرسول و من

بعدهما فالوصي مولاة

یعنی: مهیا کرده است از برای خدا در روز قیامت که او را ملاقات نماید دعبل، این را که نیست خدایی به جز او، می‌گوید این کلمه را از روی اخلاص، شاید که به این کلمه رحم کند او را در قیامت، خدا. خدا

مولا و آقا و صاحب اختیار اوست و رسول خدا ﷺ و بعد از ایشان وصی رسول که علی بن ابی طالب است.

و بدان که قصیده مزبوره اختلاف بسیار دارد و در روایات بعضی بیشتر و بعضی کمتر روایت کرده اند و آنچه مضمون مجموع روایات است ایراد می نماید.<sup>۱</sup>

---

۱. این مطلب، مربوط به شرح علامه مجلسی - رضوان الله علیه - بر قصیده تائیه دعبل است. ترجمه منثور و منظوم قصیده در کتاب حاضر، بر اساس نقل ایشان در این شرح می باشد.



قصیده تائیہ

# دعبل خُزاعی

ترجمہ بہ نظم و نثر  
ہمراہ و با استفادہ از شرح  
علامہ محمد باقر مجلسی  
بہ تصحیح استاد علی محدّث



أَفَاطِمُ لَوَخِلَتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا  
وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتِ  
إِذَا لَلَطَمَتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ  
وَأَجْرِيَتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

\* \* \*

فَلَوْلَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْغَدِ  
تَقَطَّعَ قَلْبِي إِثْرَهُمْ حَسْرَاتِ  
خُرُوجِ إِمَامٍ لَامِحَالَةَ خَارِجٍ  
يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ  
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ  
وَ يَجْزِي عَلَيَّ التُّعْمَاءَ وَ النَّقِمَاتِ





# بخش اول

ترجمه قصیده تائیه دعبل خزاعی (به نثر)

شرح علامه مجلسی بر قصیده تائیه (در پاورقی)



## مطلع اول

۱

تَجَاوَبْنَ بِالْإِزْنَانِ وَالزَّفَرَاتِ  
نَوَائِحُ عَجْمُ اللَّفْظِ وَالنَّطَقَاتِ

مویه کنندگانی اندک شماره، با ناله‌های سوزناک<sup>۱</sup> و آه‌های دردناک - که کلامشان فهمیده نمی‌شد - به یکدیگر چنین می‌گفتند.<sup>۲</sup>

---

۱. «رنین» آوای حزین است و «زفره» آه دردآلود است و «نوائح» جمع نائحه است، یعنی زنان نوحه‌گر. و کلام اعجم کلامی را می‌گویند که از آن معنایی مفهوم نشود. مراد، خواندن مرغان است که عاشقان و اندوهگنان را به شوق می‌آورد و مقصود، در و دیوار ویرانه‌های باقیمانده اهل بیت رسالت است.

۲. از آن‌جا که در خیل شاعران گذشته رسم بر آن بوده است که در آغاز قصیده‌هایشان شعری چند مناسب موضوع در باب عشق و شوق یا در سوز و گداز یا در شکایت روزگار یا در وصف معشوق به عنوان «تَعَزُّل» می‌گویند، و بعد از آن گریز، پرداختن به اصل مطلب است و بر حسب معمول، این ابیات در آغاز قصیده ایراد می‌نمایند.

۲

يُخَبِّرُنَ بِالْأَنْفَاسِ عَن سِرِّ أَنْفُسِ

أسارى هويِّ ماضٍ و آخر آتٍ

آن نوحه گران، با دم زدن‌های آرام خود، از راز دل عاشقان گذشته و آینده - که اسیر عشق و هوس گردیده‌اند - خبر می‌دادند.

۳

فَأَصْعَدُنَّ أَوْ أَسْغَفُنَّ حَتَّى تَقْوَصَتْ

صُفُوفُ الدُّجَى بِالْفَجْرِ مُنْهَرِمَاتٍ

مرغان نوحه‌گر، گاه به جانب بالا و گاه به جانب پایین پرواز کردند، تا آن‌که لشکریان تاریکی شب از هجوم رزمندگان روشنایی صبح، درهم شکست و پراکنده و گریزان شد.

۴

عَلَى الْعَرَصَاتِ الْخَالِيَاتِ مِنَ الْمَهَا

سَلَامٌ شَجَّ صَبٌّ عَلَى الْعَرَصَاتِ

بر عرصه‌های خالی از معشوق من - که در روزگاران بس دور، در آن‌جا بوده‌اند - سلام اندوهناکی باد که مشتاق است و بر خالی بودن آن عرصه‌ها از معشوق من محزون است.

۵

فَعَهْدِي بِهَا خُضِرَ الْمَعَاهِدِ مَالِفًا

مِنَ الْعَطِرَاتِ الْبَيْضِ وَ الْخَفِرَاتِ

دیده‌ام و روزگاری را به خاطر دارم که مکان‌ها و بقعه‌های سبز و خرم  
عرصه‌های معشوق من، به سبب وجود دلربایان خوش بوی و سفید رویان  
شرمگین در این زمین‌ها، محل الفت بود.

۶

لِيَالِي يُعِدِينَ الْوِصَالَ عَلَى الْقَلِي

وَ يُعِدِي تَدَانِينَا عَلَى الْغُرَبَاتِ

شبهایی را به خاطر دارم که آن معشوقان، وصال محبوب را بر دشمنی و  
هجران، و نزدیکی محبوب را بر دوری و هجران جانب داری می‌کردند.

۷

وَ اذْ هُنَّ يَلْحَظْنَ الْعُيُونَ سَوَافِرًا

وَ يَسْتُرْنَ بِالْأَيْدِي عَلَى الْوَجَنَاتِ

به هنگامی که آن معشوقان، با چهره‌هایی گشوده و بی‌حجاب، از زیر  
چشمان نگاه می‌کردند و از روی شرم، چهره‌های خود را با دست‌هایشان  
می‌پوشانیدند.

۸

وَإِذْ كُلَّ يَوْمٍ لِي بِلَحْظِي نَشْوَةٌ

يَبِيْتُ لَهَا قَلْبِي عَلَى نَشْوَاتٍ

و روزگاری که در هر روز آن مشاهده جمال دلبران برای من نشاط آور بود  
و دل من، شب‌های بی‌شماری در شادمانی به سر می‌برد.<sup>۱</sup>

۹

فَكَمْ حَسْرَاتٍ هَاجَهَا بِمُحَسَّرٍ

وَقُوفِي يَوْمَ الْجَمْعِ مِنْ عَرَفَاتٍ!

پس ایستادن من در «مُحَسَّر» - در آن هنگام که همه در عرفات گرد آمده  
بودند - چه حسرت‌ها و اندوه‌هایی را برانگیخت.

۱۰

أَلَمْ تَرَ لِلْأَيَّامِ مَا جَرَّ جَوْرُهَا

عَلَى النَّاسِ مِنْ نَقْصٍ وَ طُولِ شَتَاتٍ؟

آیا ندیدی که روزگار چه ستمی بر مردم روا داشت؟ که بیایی از ایشان  
کاست و پراکندگیشان را به درازا کشاند؟

---

۱. و چون از تغزل و رسوم شاعرانه فارغ شد، شروع به اظهار مطلب نموده و از  
بیت نهم به اصل مطلب پرداخته است.

۱۱

وَ مِنْ دُولِ الْمُسْتَهْزِئِينَ وَ مَنْ غَدَا  
بِهِمْ طَالِباً لِلنُّورِ فِي الظُّلُمَاتِ؟

آیا ندیدی که ستم روزگار بر مردم چگونه بود؟ و مردم از دست ستمکاران چه‌ها کشیدند؟ از دست دولت‌های خلفای ستمکار که شرع و دین و ائمه مسلمین را به ریشخند گرفتند، یا به خواهش نفس خود عمل نمودند و از گمراهی آن جماعت که به سبب پیروی از خلیفه‌های ناحق، نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت طلب کردند؟

۱۲ و ۱۳

فَكَيْفَ وَ مِنْ أَنِّي يُطَالَبُ زُلْفَةً  
إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ،  
سِوَى حُبِّ أُنْبَاءِ النَّبِيِّ وَ رَهْطِهِ  
وَ بُغْضِ بَنِي ۱ الزَّرْقَاءِ وَ الْعَبَلَاتِ؟ ۲

۱. اول اشاره به اولاد مروان است که سال‌ها با جور و ستم در میان بنی‌امیه پادشاهی کردند. زیرا که مروان، مادرش زن زناکار مشهوری بود، چنانکه ابن جوزی از محدثان اهل سنت روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین صلوات الله علیه و مروان ملعون نزاعی شد، حضرت به او گفت: ای پسر زن ازرق می‌شوم زناکار که در بازار عکاظ - که از بازارهای مشهور عرب بود - می‌نشست، و مردم را دعوت می‌کرد به سوی خود که با او زنا کنند.

و دوم اشاره به جمیع سلسله می‌شوم بنی‌امیه است که حق تعالی در قرآن مجید، ایشان را شجره ملعونه نامیده است و در مدت هزار ماه غصب خلافت ائمه حق کردند. و اول ایشان عثمان ملعون بود و آخر ایشان مروان حمار و بنی مروان نیز - لعنة الله علیهم - از جمله ایشان بودند.

بنابراین پس از نماز و روزه چگونه می توان به خداوند تقرب جست، جز به وسیله دوستی اهل بیت پیامبر و دشمنی بنی امیه؟

## ۱۴

وَهِنْدٍ وَمَا آدَّتْ سُمَيَّةَ وَابْنُهَا  
أُولَ الْكُفْرِ فِي الْإِسْلَامِ وَالْفَجِرَاتِ؟

و بجز بغض و عداوت هند جگرخوار که مادر معاویه بود، و آنچه که از سمیه و پسر او زیاد - که در اسلام صاحبان کفر و فجور بودند - حاصل و صادر شد.<sup>۱</sup>

## ۱۵

هُمْ تَقَضُّوا عَهْدَ الْكِتَابِ وَ فَرَضَهُ  
وَ مُحْكَمَهُ بِالزُّورِ وَالشُّبُهَاتِ

آنان عهد واجبی را که در آیات محکم و صریح قرآن مجید برایشان لازم شده بود، نقض کردند و شکستند. و آن عهد واجب، خلافت و امامت حق

۲. به فرزندان امیه عیالات می گفتند.

۱. بدان که سمیه مادر زیاد، از زناکاران مشهور بود، و بدین سبب پدر زیاد معلوم نبود، و او را زیادبن ابیه می گفتند، یعنی زیاد پسر پدرش! و چون زیاد و معاویه در ناپاک زادگی و عداوت با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با یکدیگر شریک بودند، معاویه زیاد را به خود ملحق کرد و گفت برادر او است، زیرا که ابوسفیان شبی با مادر او زنا کرد. و زن شراب فروشی را آوردند که بر این معنی گواهی داد. و تا چنین نسب های کثیف نباشد، آن اعمال زشت از کسی صادر نمی گردد. و عبیدالله پسر زیاد نیز ناپاک زاده بود، و بدین سبب جرأت بر قتل سیدالشهدا و جگرگوشه رسول خدا و سایر نفوس مقدسه و ریختن خون های پاک و اعمال زشت دیگر نمود. لعنت خدا بر همه ایشان باد.



قصیده تائیه دعبل خزاعی □ ۳۳

ائمہ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است که این پیمان شکنان، بهتان‌ها بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بستند و احادیث دروغ بر آن حضرت افتراء کردند و شبهه‌های باطلِ واهی برای مردم ظاهر ساختند.

۱۶

وَ لَمْ تَكُ إِلَّا مِخْنَةً كَشَفْتَهُمْ

بِدَعْوَى ضَلَالٍ مِنْ هُنَّ وَهَنَاتٍ

غصب کردن خلافت امیر المومنین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با آن وضوح و روشنی از سوی آنان، به جز امتحانی از سوی خدا نبود که... ایشان را به دعوی گمراهی که به سبب غرض‌های باطل و نفاق‌های پنهان و کینه‌های دیرینه داشته‌اند، رسوا کرد.

۱۷

تُرَاثٌ بِإِلَاقِرْبَى وَ مُلْكٌ بِإِلَهْدِي

وَ حُكْمٌ بِإِلَاشُورَى بِغَيْرِ هُدَاةٍ

آن گمراهی، میراثی بود که بدون قرابت و خویشی از حضرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بردند. و پادشاهی و خلافتی بود که متصرف شدند، بی‌هدایت و دانایی و حکمی در میان مسلمانان، که بدون مشورت پادشاهان و راهنمایان دین جاری ساختند.

۱۸

رَزَايَا أَرْتَنَا خُضْرَةَ الْأُفُقِ حُمْرَةً  
وَرَدَدَتْ أُجَاجًا طَعْمَ كُلِّ فُرَاتٍ

اینها، چندین مصیبتی است که سبزی افق آسمان را در نگاه ما سرخ نمود و در کام ما مزه همه آب‌های شیرین را شور و تلخ گردانید.<sup>۱</sup>

۱۹

وَمَا سَهَّلَتْ تِلْكَ الْمَذَاهِبَ فِيهِمْ  
عَلَى النَّاسِ إِلَّا بَيْعَةَ الْفَلَتَاتِ

و آسان نکرد این مذاهبها و بدعتها را که در میان ایشان بر مردم پدیدار گردیده است؛ مگر بیعت باطلی که بی تأمل و تدبر داشتند.<sup>۲</sup>

۱. اشاره است به آنچه که میان عرب و عجم مشهور است که آن کس که غم و دردی بر او عارض شد، دنیا در نظرش تیره و متغیر می‌نماید و در کام او لذت‌ها ناگوار می‌شود.

۲. همان کسانی که گفتند: «ما بیعت را برهم نمی‌توانیم زد» و آن بیعت شوم را «اجماع» نام کردند، و در نظر مردم مشتبه گردانیدند، با آن‌که در اول حال، اکثر مهاجران و انصار بیعت نکردند، و حتی یک تن از بنی‌هاشم نیز بیعت نکرد. و چون منافقان را به طمع اموال و مناصب با خود یار کردند، به جبر و عنف مردم را به بیعت می‌بردند، و ریسمان‌ها در گردن ایشان کرده بودند و می‌کشیدند، و شمشیرها بر بالای سر ایشان بود که بیعت می‌کردند. و چنین خلافت و بیعتی را «اجماع» نامیده بودند و حجت خلافت خود ساختند.

۲۰

وَمَا قِيلُ أَصْحَابِ السَّقِيفَةِ جَهْرَةً

بِدَعْوَى تُرَاثٍ فِي الضَّلَالِ بَتَاتٍ

گفتار آنان در سقیفه بنی ساعده با آواز بلند، به هنگام معارضه با انصار -  
که به سبب گمراهی، دعوی میراث حضرت رسول خدا ﷺ کردند - فایده‌ای  
نمی‌بخشید.<sup>۱</sup>

۲۱

وَلَوْ قَلَّدُوا الْمُوصَى إِلَيْهِ أُمُورَهَا

لَزُمَّتِ بِمَأْمُونٍ عَلَى الْعَثَرَاتِ

اگر این امت بی‌شرم، امور خود را به کسی که حضرت رسول ﷺ او را  
وصی خود گردانید و سفارش امت را به او کرد، واگذار می‌کردند؛ هر آینه، امر  
خود را به کسی تفویض می‌کردند که ایمن بود از آن‌که از وی خطا و لغزشی  
سرزند.<sup>۲</sup>

---

۱. آن‌ها که می‌گفتند: ما خویشان آن حضرتیم، البته، و این اشاره است به آن‌که  
حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - مکرر در نظم و نثر می‌فرمودند که: «حجتی  
که قریش بر انصار تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم و به خلافت آن حضرت  
سزاوارتریم، همان حجت را من بر ایشان دارم که شما از قبیله آن حضرتید، دعوی  
شایستگی می‌کنید، من که پسر عم و داماد او هستم، چگونه سزاوارتر و شایسته‌تر  
نباشم؟»

صرف نظر از نصّ روز غدیر و غیر آن، و برتر بودن در تمامی کمالات.

۲. یعنی: خلیفه بر حق، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲۲

أَخِي خَاتَمِ الرُّسُلِ الْمُصَنَّى مِنَ التَّقْدَى  
وَ مُفْتَرِسِ الْأَبْطَالِ فِي الْعَمَرَاتِ

آن مأمون، برادر خاتم پیامبران بود. و از هر بدی که به خاطر رسد - به شهادت قرآن - پاک و برکنار بود. و در جنگ‌های عظیم؛ دژنده شجاعان بود.

۲۳

فَإِنْ جَحَدُوا كَانَ الْعَدِيرُ شَهِيدَهُ  
وَ بَدْرٌ وَ أَحَدٌ شَامِخُ الْهَضَبَاتِ

اگر خلافت و شایستگی امامت او را انکار کردند، روز غدیر خم - که در عالم مشهور است - گواه او است. و جوانی‌ها و شهامت‌های او در جنگ «بدر» و «احد» - که کوه‌هایی بلند دارند - شاهد حقانیت و امامت او است.

۲۴

وَ آيٍ مِنَ الْقُرْآنِ تُتْلَى بِفَضْلِهِ  
وَ آيثارُهُ بِالْقُوتِ فِي اللَّزَبَاتِ

آیاتی چند از قرآن کریم - که مردم می‌خوانند - نیز برخلاف او گواهی می‌دهد. و دستگیری او در شدتها و تنگی‌ها و قحطی‌ها از مساکین، به قوت خویش، برفضیلت او دلالت می‌کند.<sup>۱</sup>

---

۱. اشاره است به قصد نزول سوره کریمه «هل أتى» و غیر آن از صدقات آن حضرت، که عامه و خاصه روایت کرده‌اند و کتب سیر و اخبار فریقین سرشار از آن‌هاست.

۲۵

وَ عَزُّ جَلَالٍ أَدْرَكَهُ بِسَبْتِهَا

مَنَاقِبُ كَانَتْ فِيهِ مُؤْتِنَاتٍ

بزرگواری و شکوه و عظمتی که آن حضرت به سبقت گرفتن بر دیگران - به واسطه چندین صفات پسندیده - دریافته بود، چنان بود که پیش از وی کس دیگری آن‌ها را دریافته بود.

۲۶

مَنَاقِبُ لَمْ تُدْرِكْ بِكَيْدٍ وَلَمْ تُنَلِّ

بِشَيْءٍ سَوِيٍّ حَدُّ الْقَنَا الذَّرِبَاتِ

آنچه گفته آمد، منقبتی چند است که نمی‌توان آن‌ها را به مکر یا به مال یافت؛ و به آن‌ها، جز به دم نیزه‌های تند و تیز نمی‌توان رسید.<sup>۱</sup>

۲۷

نَجِيٌّ لِجِبْرِيلَ الْأَمِينِ وَ أَنْتُمْ

عُكُوفَ عَلَيَّ الْعُرَىٰ مَعًا وَ مَنَاةَ

به هنگامی که شما به سجده‌هایتان، در کار پرستش «عزّی» و «مناة» بودید، من همراه جبرئیل امین بودم.<sup>۲</sup>

---

۱. یعنی از جمله منقبت‌های آن حضرت، شجاعت بی‌نهایت بود که اساس دین مبین به زور بازوی معجزنمای آن حضرت شد، و بیشترین عداوت منافقان با آن جناب، از آن جهت بود.

۲. یعنی حضرت امیرالمومنین - صلوات الله وسلامه علیه - همراه جبرئیل امین

۲۸

بَكَيْتُ لِرَسْمِ الدَّارِ مِنْ عَرَفَاتِ  
وَ اذْرَيْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ بِالْعِبْرَاتِ

در «عرفات» برای آثار خانه ویران آل پیغمبر ﷺ (که ایشان را از آنجا دور کرده بودند و منافقان جای ایشان را غصب کرده بودند)، گریستم و آب دیدگانم را بر خاک پاشیدم.

۲۹

وَبَانَ عَرَى صَبْرِي وَهَاجَتْ صَبَابَتِي  
رُسُومٌ دِيَارٍ قَدْ عَفَتْ وَعِرَاتِ

حلقه‌های (زنجیر) صبرم از هم گسسته شد، و اشتیاق من - به واسطه نشانه‌های منزلها و خانه‌هایی که آثار آنها محو شده بود و بیابانی ناهموار شده بودند - به هیجان آمد.

۳۰

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ  
وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُفْقِرُ الْعَرَصَاتِ

آن خانه‌ها، جایگاه تدریس آیه‌ای چند بود که اهل بیت رسالت در آنجا تفسیر آیات می‌فرمودند، و اینک به واسطه ستم مخالفان از تلاوت قرآن خالی شده است؛ چه، جای تفسیر آن و محلّ نزول وحی الهی بود و اکنون

---

کا بود؛ زیرا که صدای وحی خدا را که بر حضرت رسول ﷺ نازل می‌نمود؛ او می‌شنید. و این خطاب به جمعی است که غصب خلافت آن حضرت کردند.

عرصه‌های آن از عبادت و هدایت خالی گردیده و بیابان و ویران شده است.

### ۳۱

لآلِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنَى

وَ بِالْبَيْتِ وَالتَّعْرِيفِ وَالْجَمْرَاتِ

آن خانه‌ها، در «خیف» یعنی مسجد «منی» - و درخانه کعبه و در «عرفات» و در «جمرات منی»، از آل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

### ۳۲ و ۳۳

دِيارُ لِعَبْدِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنَى

وَلِلْسَيِّدِ الدَّاعِي إِلَى الصَّلَاةِ

دِيارُ عَلِيِّ وَالحُسَيْنِ وَ جَعْفَرٍ

وَ حَمْرَةَ وَ السَّجَّادِ ذِي الشَّفَعَاتِ

آن خانه‌ها، در «خیف منی»، از عبدالله پدر حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و از سید بزرگوارى که مردم را به سوی نمازها فرا می‌خواند - یعنی حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - و خانه‌های علی بن ابی‌طالب، و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء و حضرت امام زین العابدین که بسیار سجده کننده بود و از بسیاری سجود در سجده گاه‌هایش بینه‌ها<sup>۱</sup> پدیدار گشته بود.

---

۱. بینه‌هایی همچون بینه زانو و سینه شتر، که هر سال چندین مرتبه با مقرض آن‌ها را می‌برید.

۳۴

دِيَارٌ لِعَبْدِ اللَّهِ وَ الْفَضْلِ صِنْوهِ

نَجِي رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ

خانه‌ها، از عبدالله - پسر عباس، عموی پیغمبر - فضل - برادر عبدالله - که در خلوتها همراز رسول خدا ﷺ بود، می‌باشد.<sup>۱</sup>

۳۵

وَ سِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنِي وَ صِيَّهِ

وَ وَارِثِ عِلْمِ اللَّهِ وَ الْحَسَنَاتِ

و خانه‌های دو فرزند زاده رسول خدا ﷺ و پسر جانشین او، و وارث علم خداوند و سایر نیکی‌ها و کمالات.

۳۶

مَنْزِلٌ وَحْيِ اللَّهِ يَنْزِلُ بَيْنَهَا

عَلَى أَحْمَدَ الْمَذْكُورِ فِي الصَّلَوَاتِ

آن خانه‌ها، محل نزول وحی خدا بود، که در میان آنها بر احمد ﷺ - که نام او در نمازها، در پسین‌ها و در بامدادان بر زبان می‌آید - وحی نازل می‌شد.

---

۱. ظاهراً «دُعْبِل» در اینجا از مأمون - که از اولاد عباس بود - تقیه کرده است.



۳۷

مَنَازِلُ قَوْمٍ يُهْتَدَىٰ بِهِدَاهِمُ

فَتُؤَمِّنُ مِنْهُمْ زَلَّةُ الْعَثَرَاتِ

آنها، منزلهای قومی بود که مردمان به برکت هدایت ایشان، هدایت می‌یافتند و ایمن بودند از آنکه به سبب عصمت ایشان، از آنها لغزشی واقع شود.

۳۸

مَنَازِلُ جِبْرِيلُ الْأَمِينُ يَحُلُّهَا

مِنَ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالْبَرَكَاتِ

آن دیار محلّ نزول جبرئیل بود که بر وحی خداوند، امین است و از جانب حق تعالی در رسانیدن وحی، با سلام کردنها و برکتها، در آن خانه‌ها حلول می‌کرد.

۳۹

مَنَازِلُ وَحْيِ اللَّهِ مَعْدِنُ عِلْمِهِ

سَبِيلِ رَشَادٍ وَاضِحِ الطَّرِيقَاتِ

آن خانه‌ها محلّ نزول وحی خداوند و معدن علم او بود، و شاهراه هدایتی که مسیر آن روشن و آشکار است.

۴۰

مَنَازِلُ كَانَتْ لِلسَّلْوَةِ وَ لِلسُّقَى  
وَ لِلصَّوْمِ وَ التَّطْهِيرِ وَ الْحَسَنَاتِ  
منزلی چند که مخصوص نماز و پرهیزگاری و روزه بود، و خاص پاک  
گردانیدن نفس از صفات ناپسند و نیز کسب حسنات بود.

۴۱

مَنَازِلُ لَا تَمِيمُ يَحُلُّ بِرَبْعِهَا  
وَ لَا ابْنُ صَهَاكِ هَاتِكِ الْحُرْمَاتِ  
منزلی چند که به ساحت آنها [اولی] - که از قبیله تیم بود - و [دومی که]  
در هم درنده پرده حرمت اهل بیت بود - نزول نکرد.<sup>۱</sup>

۴۲

دِيَارٌ عَقَاها جَوْرٌ كُلُّ مُنَايِذٍ  
وَ لَمْ تُغْفِ لِلْأَيَّامِ وَ السَّنَوَاتِ  
خانه‌هایی که نشان آنها را ستم دشمنان از بین برده است، ولی به راستی  
از گذشت روزها و سالیان بسیار، هرگز محو و نابود نشده است.<sup>۲</sup>

۱. مؤلف گوید که: ممکن است که مراد از دیار و منزلها، خانه‌های آباد و رفیع و  
منازل امامت و خلافت باشد، نه خانه‌های ظاهری. چنانکه در آیه شریفه «فی بیوت  
أذن الله أن ترفع» گفته شده است.

۲. و غرض آن است که بنای دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست که به مرور  
ایام و سنین برطرف شود، بلکه از ستم ظالمان چند روزی پنهان شده است.

۴۳

(قفا) نَسَأَلِ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا:

متی عَهْدُهَا بِالصَّوْمِ وَ الصَّلَوَاتِ؟

ای برادران، بایستید<sup>۱</sup> تا از خانه‌ای سؤال کنیم که اهل آن کم و ناچیز شمرده شده‌اند: چند گاهی است که اثری از روزه و نماز در آن نیست.<sup>۲</sup>

۴۴

وَ أَيْنَ الْأَوْلَى شَطَّتْ بِهِمْ غُرْبَةُ النَّوَى

أَفَانِينَ فِي الْأَقْطَارِ مُفْتَرِقَاتِ

و گجایند آنان که از زادگاهها و سرزمینهای خود دور افتادند و مانند شاخه‌های پراکنده درختان، در اطراف عالم پراکنده گشتند؟

۴۵

هُمُ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا أُعْتَزَوْا

وَهُمْ خَيْرُ سَادَاتٍ وَ خَيْرُ حُمَاةٍ

ایشان اهل میراث پیغمبرند، هرگاه که نسبت خود را بیان کنند، و همانا

---

۱. در میان عرب رایج است که خطاب عام را به صیغه تنییه می‌آورند و جهات آن در کتاب بحار الأنوار ذکر شده است.

۲. غرض بیان آن است که سالهای بسیار است که از استیلای مخالفان و مغلوب گردیدن اهل بیت رسالت - صلوات الله علیهم أجمعین - آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو شده است، و بدعتهای منافقان ظاهر گردیده است، و به جای دعوت و زهد و تقوی و پرهیزکاری، شرب خمر و لهو و لعب و قتل نفوس و غارت اموال شیعیان رایج شده است.

ایشان بهترین سروران و بهترین حمایت کنندگان امت در دنیا و آخرت هستند.

۴۶

إِذَا لَمْ تُنَاجِ اللَّهَ فِي صَلَوَاتِنَا  
بِأَسْمَائِهِمْ لَمْ يَقْبَلِ الصَّلَاةِ

هرگاه در نمازهای خود به نامهای مبارک ایشان با خداوند مناجات نکنیم، حق تعالی نمازهای ما را نمی‌پذیرد.

۴۷

مَطَاعِيمٌ لِلْأَعْسَارِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ  
لَقَدْ شَرُّفُوا بِالْفَضْلِ وَالْبَرَكَاتِ

آنان، در هر جا، در پریشانی‌ها و قحطی‌ها، بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده‌اند، و به تحقیق که به فضیلت بر دیگران با برکتها و رحمت‌ها و نعمتهایی که از ایشان به مردم رسیده است، شرف یافته‌اند.

۴۸

وَ مَا النَّاسُ إِلَّا غَاصِبٌ وَ مُكَذِّبٌ  
وَ مُضْطَّعِنٌ ذُو إِحْنَةٍ وَ تِرَاتٍ

و مُنْكَرَانَ أَهْلِ بَيْتِ رِسَالَتِ، حَقِّ اِيشَانِ رَا غَصَبَ نَمُودَه، اِيشَانِ رَا بَه دَرُوعِ نَسَبَتِ مِي دَهْنَدَن، وَ كِينَه وَ خَشَمِ اَنَانِ رَا دَرِ دَلِ گَرَفْتَه‌اَنْدَن.

۴۹

إِذَا ذَكَرُوا قَتْلَى بَدْرٍ وَ خَيْبِرٍ

وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أَسْبَلُوا الْعِبْرَاتِ

هرگاه کشته شدگان جنگ «بدر» و «خیبر» و روز جنگ «حنین» را که بر دست امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شدند، به یاد می آورند؛ آب دیدگان خود را جاری می سازند.<sup>۱</sup>

۵۰

فَكَيْفَ يُجِبُّونَ النَّبِيَّ وَ رَهْطَهُ

وَ هُمْ تَرَكُوا أَحْشَاءَهُمْ وَغِرَاتِ

پس چگونه حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خویشان و قبیله او را دوست داشته باشند، در حالی که آنان قلبهایشان را از کینه، سرشار ساخته اند.

۵۱

لَقَدْ لَا يَنْوَهُ فِي الْمَقَالِ وَ أَضْمَرُوا

قُلُوباً عَلَى الْأَحْقَادِ مُنْطَوِيَاتِ

به تحقیق که به ظاهر در گفتگوی با او نرمی و همواری می کردند؛ و کینه

---

۱. اما جنگ بدر و حنین، برای آنکه برادران و پدران و اقارب ایشان در آن دو جنگ بر دست آن حضرت کشته شدند. و اما جنگ خیبر به سبب آنکه دیگران گریختند، و فتح بر دست ظفرآسای آن حضرت جاری شد. و اگر به جای خیبر «احد» بود مناسبتر بود، زیرا که در جنگ خیبر کسی از قریش کشته نشد، مگر آنکه در ضمیر «ذکروا» منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند.

و عداوت را در دل‌هایی که بر کینه‌ای دیرین پیچیده شده بود، پنهان می‌نمودند.

## ۵۲

فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلَّا بِقُرْبَى مُحَمَّدٍ

فَهَاشِمُ أَوْلَى مِنْ هَنْ وَهَنَاتِ

اگر خلافت، به قرابت و خویشی محمد می‌بود، بنابراین بنی هاشم به مراتب از افراد پست و حقیری چون فلان و بهمان، نسبت به آن سزاوارتر بودند.

## ۵۳

سَقَى اللَّهُ قَبْرًا بِالْمَدِينَةِ غَيْثَهُ

فَقَدْ حَلَّ فِيهِ الْأَمْنُ بِالْبَرَكَاتِ

خداوند قبری را که در مدینه طیبه است با باران رحمت خود، سیراب گرداند. پس به تحقیق در آن قبر کسی فرود آمد که با برکتهای بسیاری باعث ایمنی جمیع خلائق در دنیا و آخرت است.

## ۵۴

نَبِيُّ الْهُدَى صَلَّى عَلَيْهِ عَلَيْهِ مَلِكُهُ

وَ بَلَغَ عَنَّا رُوحَهُ التُّحَفَاتِ

سبب ایمنی، پیغمبر هدایت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. درود فرستند بر او پروردگار و مالک اختیار او، و خدا از جانب ما به روح مقدس و مظهر او تحفه‌ها و درود و ثنا فرستد.

## ۵۵

وَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مَا ذَرَّ شَارِقٌ

وَلَا حَتَّ نُجُومٌ اللَّيْلِ مُبْتَدِرَاتٍ

و حق تعالی بر وی درود فرستد، مادام که خورشید از آفق سرزند، و مادام که ستاره‌های شب و مُبَادرت کنندگان طلوع آفتاب در هر بامدادی، پدیدار شوند.

## ۵۶ و ۵۷

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا

وَقَدُمَاتٍ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ

إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ - فَاطِمُ - عِنْدَهُ

وَأَجْرِيَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

ای فاطمه! اگر حسین را که با تیغ بی‌دریغ دشمنان بر خاک کربلا افتاده و در کنار شطّ فرات تشنه لب جان داده است، به خاطر بیاوری، بر گونه‌گلگون خود سیلی خواهی زد و از آب دیده‌ محزون بر گونه‌های گلگون خود، نه‌رها جاری خواهی کرد.

## ۵۸

أَفَاطِمُ قُومِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ فَا نَدُبِي

نُجُومَ سَمَوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاةٍ

ای فاطمه! ای دختر بهترین خلق خدا! برخیز و بر فرزندان خود که ستاره‌های فلک امامت و رفعتند و اینک با پیکرهای خون آلود در زمین

بیابان سوزان فرو افتاده‌اند، مویه کن.

## ۵۹

### قَبُورٌ بِكُوفَانٍ وَ أُخْرَى بِطَبِيبَةٍ وَ أُخْرَى بِفَحٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

چندین قبر در کوفه است و قبرهایی چند در مدینه طَیْبَه و قبرهای دیگر نیز در فَحِّ مَکَّه، - که صلوات من به آنها برسد - قرار دارند.<sup>۱</sup>

۱. مؤلف گوید که: قبرهای کوفه اشاره به ضریح‌های مقدّسه حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسین علیهما السلام و قبرهای شهدای کربلاست، و بعضی از اولاد ائمه اطهار علیهم السلام که در کوفه و حوالی آن مدفونند.

و قبرهای مدینه اشاره است به مرقد منور حضرت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و مضجع معتبر حضرت فاطمه علیها السلام و ضریح‌های پاک امامان بقیع علیهم السلام و سایر سادات عالی درجات که در آن شهر پاک مدفونند.

و فَحٍّ اسم جایگاهی است در نزدیکی مَکَّه معظمه که اطفال را در آنجا محرم می‌گرداند. و خلاصه قصه فَحٍّ آن است که حسین پسر علی پسر حسن سوّم پسر حسن دوّم پسر امام حسن مجتبی علیه السلام که مادر او زینب دختر عبدالله پسر حسن دوّم بود در ایام خلافت موسی که ملقب به هادی و چهارمین خلیفه بنی عباس بود در ماه ذیقعدة سال ۱۸۹ ه.ق در مدینه، خروج کرد.

و ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که علّت خروج حسین آن بود که هادی مردی سنگدل از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینه پاک کرد، و آن عَمْرِي ملعون، کار را بر سادات مدینه پاک بسیار تنگ کرد و اهانت و اذیت بسیار به ایشان می‌رسانید، و چون اوایل آمدن حاجیان به مدینه شد، هفتاد هزار نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و حسین و سادات را وسوسه کردند که خروج کنید و ما از شما پشتیبانی خواهیم کرد. حسین اراده خروج کرد و سادات را جمع کرد، که از جمله آنها سه پسر عبدالله بن الحسن پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود، یکی یحیی نام داشت و دیگری سلیمان و سوّمی ادریس و عبدالله پسر حسن سوّم که او را «افطس»



می‌گفتند و ابراهیم پسر اسماعیل که او را «طباطبا» می‌گفتند، و سادات طباطبا نسبت به او می‌رسانند، و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن سوّم، و عبدالله پسر اسحق پسر ابراهیم پسر حسن دوّم بودند، و دوستان و آزاد کرده‌ها و آشنایان خود را جمع کردند. پس بیست و شش نفر از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جمع آمدند و با ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم خروج کردند و چون مؤذن اذان صبح را گفت، داخل مسجد شدند، و افضس بر منار بالا رفت و مؤذن را مجبور کرد که «حی علی خیر العمل» را در اذان بگوید. عمّری چون این صدا را شنید گریخت و از مدینه بیرون رفت، و حسین نماز صبح را در مسجد با مردم به جای آورد و کسی از اولاد ابوطالب مگر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و حسن پسر جعفر پسر حسن سوّم، از ایشان تخلف نمود. پس حسین بر منبر آمد و بعد از حمد و ثنا گفت: «منم فرزند رسول خدا، و بر منبر پیغمبر خدا بر آمده‌ام و در حرم پیغمبر خدا شما را دعوت می‌کنم که به سنت رسول خدا عمل کنید.»

مردم بعضی بیعت کردند و در این حال حمّاد بربری که داروغه مدینه بود لشکری جمع نمود و بر در مسجد آمد و چون خواست از مرکب به زیر آید، سید یحیی پسر عبدالله با شمشیری که در دست داشت چنان بر پیشانی او زد که زره و کلاه خود او را برید و نصف سرش را پرانید، و آن ملعون از اسب در گردید، و یحیی بر لشکر او حمله بُرد و همه گریختند.

و در آن سال، مبارک ترک که از امرای خلیفه بود، به حج آمده بود. چون داخل مدینه شد و خبر خروج حسین را شنید، شب، پنهان کس به نزد او فرستاد که من نمی‌خواهم به جنگ تو مبتلا شوم، و به خونریزی سادات دست زدم. شب جمعی را - اگر چه ده نفر باشند - بر سر لشکر من بفرست، که من بهانه‌ای برای گریز بیابم. حسین چنین کرد و او گریخت و به جانب مکه رفت.

کلبی رضی الله عنه روایت کرده است که چون حسین خروج کرد و مدینه پاک را متصرف شد، فرستاد و به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام تکلیف کرد که با او بیعت کند. حضرت به نزد او رفت و فرمود: ای پسر عمّ، مرا تکلیف بیعت مکن، پسر عمّ تو محمّد بن عبدالله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را مجبور بر بیعت کرد، بر او لازم شد امری چند را که نمی‌خواست بگوید گفت، یعنی خبر داد به آنکه او کشته خواهد شد و به چه

نحو کشته خواهد شد و چه کسی او را خواهد کشت. اگر به من نیز تکلیف کنی، آنچه می‌دانم خواهم گفت. حسین گفت: من از شما درخواست کردم که می‌خواهید بیعت کنید، من شما را مجبور نمی‌کنم، اختیار با شماست. چون به وداع حضرت امام موسی علیه السلام آمد، حضرت فرمود: ای پسر عم! بدان که در این سفر البته کشته خواهی شد، نیکو جنگ کن که این گروه فاسقانی هستند که به ظاهر اظهار اسلام می‌کنند، و در باطن مُشرک و کافرند. پس فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وِإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!** من مزد مصیبت شما را، ای گروه خویشان من، از خدا می‌طلبم.

پس حسین بیرون رفت و چنانچه حضرت فرموده بود او و اصحابش همه کشته شدند.

و صاحب مقاتل الطالبيين گفته است که: حسین با سید تن از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شدند و شخصی را در مدینه به نیابت خویش بر جای نهاد. چون به فتح رسیدند، لشکر هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند، و در آن سال از بنی عباس بدکار، عباس بن محمد و سلیمان بن ابی جعفر و موسی بن عیسی به حج آمده بودند، و مبارک ترک و علی بن یقظین و حسن حاجب و حسین بن یقظین نیز به ایشان ملحق شدند، و ایشان با لشکری گران در برابر سید حسین در روز هشتم ماه ذیحجه - به هنگام نماز صبح - ایستادند.

پس اول بر حسین امان عرض کردند که ما شما را امان می‌دهیم و ضامن می‌شویم که خلیفه ضرری به شما نرساند، بلکه به شما احسان کند! سید حسین چون می‌دانست که به امان ایشان نمی‌توان اعتماد کرد و اگر به ایشان دست یابند، آنها را به بدترین شکلی به قتل خواهند رسانید، نپذیرفت، و کشتار عظیمی در میان آنان واقع شد. و پیوسته لشکر مخالف صدای امان بلند می‌کردند، و آن شیران بیشه شجاعت قبول امان نکرده، مردانه جنگ می‌کردند و با وجود کمی تعداد و بی‌هیچ کمکی، جمع بشماری از آن سنگدلان را به جهنم فرستادند تا آنکه محمد بن سلیمان لعین از پشت لشکر ایشان درآمد و تعداد زیادی از لشکر حسین را به قتل رسانید. تا آنکه حسین و سلیمان بن عبدالله بن الحسن و عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن الحسن و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات و موالی شهید شدند. و اکثر سادات حسنی در آن روز به قتل رسیدند.

۶۰

و أُخْرَى بِأَرْضِ الْجَوْزَجَانِ مَحَلُّهَا  
وَقَبْرٌ بِبَاخَمْرِى لَدَى الْعُرْبَاتِ

و چند قبر دیگر در زمین «جوزجان» خراسان واقع است و قبری نیز در

---

۸۴ و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده‌اند که بعد از واقعه دهشتناک کربلا واقعه‌ای بر سادات بزرگوار، عظیم‌تر از جنگ فتح واقع نشد.

و چون آن لشکر شقاوت پیشه، سرهای شهیدان را به نزد موسی و عباس آوردند، جمع بیشمارى از سادات حسنى و حسینی در آن مجلس شوم حاضر بودند.

آن دو ملعون از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدند که: این سر حسین است؟ حضرت فرمود: بلی، انا لله و انا الیه راجعون. به خدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده و امرکننده به نیکیها و نهی کننده از بدیها، و در میان سادات حسنی مانند خود نداشت. آن لعنت شدگان ساکت شدند و جواب نگفتند.

و چون اسیران سادات را به نزد هادی ملعون بردند امر کرد که همه را به قتل آورند. و در همان روز آن سگ به جهنم واصل شد. و از جمعی ثقات روایت کرده‌اند که چون هنگام وفات سلیمان شد کلمه شهادتین را بر او تلقین می‌کردند، و او شعری چند می‌خواند که مضمون آن این است که: کاشکی مادرم مرا نمی‌زاید و به جنگ با حسین و یارانش نمی‌رفتم.

و در کتاب مقاتل الطالبیین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فتح از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود که: جبرئیل نازل شد و گفت: یکی از فرزندان تو در اینجا شهید خواهد شد و ثواب کسی که با او شهید شود برابر شهیدان دیگر است.

و نیز روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هم در فتح فرود آمد و نماز کرد و فرمود که: در اینجا مردی از اهل بیت من کشته خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان به سوی بهشت سبقت خواهد گرفت.

بدان که از این احادیث مُستفاد می‌شود که حسین دعوی امامت نکرده است، و از برای این خروج کرده است که نهی از منکر بکنند، و اگر پیروز شود حق را به امام زمان بدهد، چنانچه احادیث در باب او و در باب زید علیه السلام به این مضمون وارد شده است.

«باخمری» در غربت و دور از دیار ایشان واقع شده است.<sup>۱</sup>

## ۶۱

وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ  
تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

و مزار نفس زکیه که در بغداد است، و خداوند او را در غرفه‌های بهشت با رحمت خود فرا گرفته است.<sup>۲</sup>

## ۶۲ و ۶۳

وَ قَبْرٌ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ  
أَلَحَّتْ عَلَيَّ الْأَحْشَاءُ بِالزَّرْفَاتِ  
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا  
يُفَرِّجُ عَنَّا الْعَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ

۱. و اوّل اشاره است به قتل «یحیی» پسر «زید» شهید که بعد از شهادت پدرش به خراسان رفت و در آنجا خروج کرد و در زمان ولید پلید از خلفای بنی امیه، و در جوزجان او را شهید کردند و بر دار کشیدند، و بر دار بود تا ابومسلم مروزی خروج کرد و او را از دار به زیر آورد و دفن کرد.

و دوّم اشاره است به قتل «ابراهیم» پسر «عبدالله بن الحسن» که بعد از کشته شدن برادرش محمد گریخت و به عراق رفت و در آنجا خروج کرد و مدّتها حکومت کرد، و سرانجام در باخمری که شانزده فرسخی کوفه است؛ کشته شد و در آنجا مدفون شد.

۲. و این بابویه رضی الله عنه روایت کرده است که دعبل گفت که: «چون به این جای قصیده رسیدم، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: ای دعبل می‌خواهی در این جا دو بیت الحاق کنم که قصیده تو تمام شود؟ گفتم بلی یا زاده پیغمبر خدا! پس حضرت آن دو بیت را فرمود. (اشاره به ابیات ۶۲ و ۶۳ قصیده تائیه است.)

و شهادتِ صاحبِ قبری که در طوس واقع خواهد شد، مصیبت و اندوه بزرگی است که پیوسته آتش حسرت در درون می‌افروزد. آتشی که تا روز حشر شعله می‌کشد، تا روزی که خداوند، قائم آل محمد را برانگیزد که غبار غم و اندوه را از دل ما - دوستداران ایشان - بزدايد.

## ۶۴

عَلِيُّ بْنُ مُوسَى أَرْسَدَ اللَّهُ أَمْرَهُ

وَ صَلَّى عَلَيْهِ أَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ

صاحب آن قبر، علی بن موسی است. خداوند امر او را به اصلاح آورد و بر او بهترین درودها را فرستد.<sup>۱</sup>

## ۶۵ و ۶۶ و ۶۷

فَأَمَّا الْمُصِيبَاتِ الَّتِي لَسْتُ بِالْغَا

مَبَالِغِهَا مِنِّي بِكُنْهِ صِفَاتِ

قُبُورٍ بِبَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا

مُعَرَّسُهُمْ مِنْهَا بِشَطِّ فُرَاتِ

تُوفُّوا عِطَاشًا بِالْفُرَاتِ فَلَيْتَنِي

تُؤَقِّتُ فِيهِمْ قَبْلَ يَوْمِ وَفَاتِي

---

۱. مؤلف گوید: ظاهراً همان دو بیت از حضرت امام رضا علیه السلام است، و بیت سوّم را دعبل اضافه کرده است. و به روایت ابن بابویه، دعبل گفت: ای زاده رسول الله آن قبری که در طوس است قبر کیست؟ حضرت فرمود که: قبر من است، و روزها و شبها به پایان نخواهد رسید، مگر آنکه شهر طوس محلّ رفت و آمد پیروان و زیارت کنندگان من گردد. به درستی که هر که در شهر طوس و غربت من، مرا زیارت کند، در روز قیامت با من در درجه من باشد و گناهِش آمرزیده شود.

پس اما آن مصیبت‌ها که دل مرا سوخته و به درد آورده است، و چندان که سعی کنم وصف آنها را چنانچه باید دید، نمی‌توانم کرد. اندوه بر صاحبان قبری چند است که واقعه‌ند، در نزدیک نهری که از کنار کربلا جاری است. وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در کنار نهر فرات. ای کاش در مصیبت ایشان پیش از روز مرگ خویش می‌مُردم.<sup>۱</sup>

## ۶۸

إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَةً عِنْدَ ذِكْرِهِمْ  
سَقَّتْنِي بِكَأْسِ الثُّكُلِ وَالْفَطْطَاتِ

شکایتِ سوزشِ دل خود را به خداوند می‌برم، سوزشِ دل را به هنگام یاد

۱. مؤلف گوید که: فرات نهر بزرگی است که در پنج فرسنگی کربلای مُعلی می‌گذرد، و از آن نهری جدا کرده بودند که به کربلا می‌آمد، و به کوفه می‌رفت و آبادانی کوفه از آن نهر بوده است، و همان نهر بود که بر روی حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بسته شد و نشان آن نهر نزدیک مرقد منور حضرت عباس - رضی الله عنه - پیداست، و عباس از همان نهر آب برداشته بود که برای لب تشنگان اهل بیت رسالت عَلَيْهِمُ السَّلَام بیاورد، که او را در میان گرفتند و در حوالی آن نهر او را شهید کردند. به همین جهت او، دور از سایر شهیدان در آنجا مدفون شده است.

و ابن علقمی که وزیر مستعصم بود از علمای شیعه بود، او باعث برکنار شدن مستعصم شد که آخرین خلیفهٔ سنگدل بنی عباس بود. چون حدیثی شنیده بود که هرگاه حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام به کربلا تشریف آوردند، خطاب به این نهر کردند که: تو را بر روی جدم امام شهید بستند و تو هنوز جاری هستی و می‌آیی! به این سبب ابن علقمی آن نهر را خراب کرد، و آن باعث خرابی شهر کوفه شد، و به این سبب آن نهر به نهر علقمی معروف شد، چرا که خراب کننده‌اش او بود.

و غرض شاعر، بیان فرونی زشتی اعمال ناپسند آن کافران است که با آنکه سیدالشهدا و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچکی و نزدیکی نهر بزرگ بودند، آب را از ایشان منع نمودند تا آنکه همه با لب تشنه شهید شدند.

آنان که جامه‌های ماتم زدگی و تلخکامی را به من می‌آشامند.

۶۹

أَخَافُ بِأَنَّ أُرْدَاهُمْ فَتَشْوِقَنِي  
مَصَارِعُهُمْ بِالْجِرْعِ فَالْتَّخَلَاتِ

از زیارت ایشان بیم دارم، چه زیارت محلّ شهادت ایشان - که در میان  
وادی نخلستان قرار گرفته - اندوه مرا به هیجان می‌آورد.

۷۰

تَقَسَّمَهُمْ رَيْبُ الْمُنُونِ فَمَا تَرَى  
لَهُمْ عَقْوَةً مَغْشِيَةَ الْحُجْرَاتِ

ایشان را حوادث روزگار پراکنده کرده است و دیگر برای آنان، خانه و  
ساحتی که مردم بر آنها یا در حجره‌ها و جوانب آن وارد شوند، نمی‌بینی.

۷۱

خَلَا أَنَّ مِنْهُمْ بِالْمَدِينَةِ عَصْبَةٌ  
مَدِينِينَ أَنْضَاءَ مِنَ اللَّزْبَاتِ

به جز آن‌که جمعی از ایشان با سختی بسیار و تکیدگی و لاغری از رنجها  
و شدايد روزگار غدار و حيله‌های زمانه ناپايدار، همچنان در مدينه باقی  
مانده‌اند.

۷۲

قَلِيلَةَ زُؤَارٍ سِوَىٰ أَنَّ زُؤَرًا  
 مِنَ الضَّبْعِ وَالْعُقْبَانِ وَالرَّحْمَاتِ  
 کمتر کسی قبرهای ایشان را زیارت می‌کند، مگر زیارت کنندگانی اندک  
 شمار از کفتارها، و عقابها و همای‌ها.

۷۳

لَهُمْ كُلَّ يَوْمٍ تُرْبَةٌ بِمَضَاجِعِ  
 ثَوْتٍ فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ مُفْتَرِقَاتِ  
 هر روز شهیدی از ایشان در سرزمینی به خاک سپرده می‌شود، و بر خیل  
 شهدای اهل بیت رسالت افزوده می‌گردد.

۷۴

تَنَكَّبُ لِأَوَاءِ السَّنِينِ جِوَارَهُمْ  
 فَلَا تَصْطَلِيهِمْ جَمْرَةُ الْجَمْرَاتِ  
 شدتها و بلاهای سالیان دراز، به صاحبان آن قبرها نزدیک نمی‌گردد،  
 زیرا که در رحمت و نعمت پروردگار خود قرار دارند و از دنیا و اهل آن آسیبی  
 به ایشان نمی‌تواند رسید و حرارت آخگرهای جهنم نیز بر ایشان نمی‌رسد.

۷۵

وَ قَدْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحِجَازِ وَ أَرْضِهَا  
 مَغَاوِيرٌ نَحَارُونَ فِي الْأَزْمَاتِ



به تحقیق که از جمله آن سادات والا مقام، گروهی بودند که در حجاز مکه و زمین‌های اطراف آن دشمنان را بسیار غارت می‌کردند و در قحط سالی‌ها اشتران بسیاری را قربانی می‌کردند.

## ۷۶

حِمِي لَمْ تَزُرْهُ الْمُذْنِبَاتُ وَ أَوْجُهُ  
تُضِي لَدَى الْأَسْتَارِ وَ الظُّلَمَاتِ

برای ایشان بارگاه و حرمسرای بود که زنان گناهکار نمی‌توانستند به زیارت آن بروند. چه جای آن که اهل آن گناهکار باشند. و چهره‌هایی داشتند که در زیر پرده‌ها و در تاریکی‌ها روشنی می‌بخشیدند.

## ۷۷

إِذَا وَرَدُوا خَيْلاً بِسُمْرٍ مِنَ الْقَنَا  
مَسَاعِيرَ حَرْبٍ أَقْحَمُوا الْغَمْرَاتِ

هرگاه با تیرهای گندمگون خود به لشکری حمله می‌بردند، خود را بی‌باکانه بر دشمن می‌زدند و آتش جنگ را بر می‌افروختند.

## ۷۸

فَإِنْ فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ  
وَ جَبْرِيلَ وَ الْفُرْقَانَ وَ السُّورَاتِ

اگر روزی فخر کنند، نام محمد ﷺ را می‌آورند و نسب خود را به آن حضرت باز می‌گویند و به جبرئیل علیه السلام و قرآن مجید که بر جد ایشان نازل

شده است، اشاره می‌کنند و از سوره‌های قرآن که در شأن ایشان فرود آمده است، یاد می‌کنند.

۷۹

وَ عَدُّوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَابِقِ وَ الْعُلَى  
وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرِ بَنَاتِ

و از علی عَلِيٌّ - که صاحب منقبت‌های بی‌شمار و صاحب رفعت و بزرگی است، و از فاطمه مُنُورَه زهرا که بهترین دختر عالمیان است، یاد می‌کنند.

۸۰

وَ حَمَزَةَ وَ الْعَبَّاسَ ذَا الْعَدْلِ وَ التُّفَى  
وَ جَعْفَرَهَا الطَّيَّارَ فِي الْحُجُبَاتِ

و حمزه و عباس را که صاحبان عدالت و پرهیزگاری بودند، و جعفر طیار را که در حجاب‌های عزت و شرف به پرواز درآمدہ است، برمی‌شمارند.

۸۱

أُولَئِكَ لَا مَلْفُوحَ هِنْدٍ وَ حِزْبِهَا  
سُمِّيَّةَ مِنْ نَوَكِي وَ مِنْ قَدِرَاتِ

آن بزرگواران که ذکر کردیم (همچون معاویه) از زنای هند زناکار به هم نرسیده‌اند و نیز مانند سُمیه از گروه و همسانان هند نیستند که از احمقان و صاحب پلیدی و ناپاکی در کردار و در نَسب بود.

## ۸۲ و ۸۳

سَتُسْأَلُ تَيْمٌ عَنْهُمْ وَ عَدِيُّهَا  
وَ يَبِيعُهُمْ مِنْ أَفْجَرِ الْفَجْرَاتِ  
هُمْ مَنَعُوا الْآبَاءَ عَنْ أَخْذِ حَقِّهِمْ  
وَ هُمْ تَرَكُوا الْأَبْنََاءَ رَهْنَ شَتَاتِ

زود باشد که در قیامت، از [اولی] که از قبیله «تیم» است و از [دومی] که از قبیله «عدی» است، بپرسند که چرا بر اهل بیت رسالت ستم کرده‌اید و حق ایشان را غصب کرده‌اید؟ و بیعت ایشان با ابوبکر، بدترین زشتی‌ها و گناهانشان بود. و [آنان] و یارانشان، پدران اینان را از گرفتن حق خود منع کردند و فرزندان ایشان را به ظلم و ستم در اطراف عالم پراکنده کردند.<sup>۱</sup>

## ۸۴ و ۸۵

وَ هُمْ عَدَلُوهَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ  
فَبِيعَتْهُمْ جَاءَتْ عَلَى الْغَدْرَاتِ  
وَالْيَهُمْ صِنُوهَا النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ  
أَبُو الْحَسَنِ الْفَرَّاجُ لِلْغَمْرَاتِ

ایشان جریان خلافت را از وصی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منحرف کردند، پس بیعت آنان به شیوه‌ای مکرآمیز و حيله گرانه بود.

امام ایشان برادر و همتای محمد رسول الله است، و او ابوالحسن علی

---

۱. زیرا که اگر آنها حق امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را غصب نمی‌کردند، هرگز بنی امیه و بنی عباس بر اهل بیت رسالت مسلط نمی‌شدند، چنانچه یکی از اکابر گفته است: به خدا سوگند که حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام مگر در روز بیعت سقیفه شهید نشده است!

است که شکافنده لشکرهای انبوه و زُداينده غمهای عظیم از دل پیغمبر بوده است.

## ۸۶ و ۸۷

مَلَامَكَ فِي آلِ النَّبِيِّ فَإِنَّهُمْ  
 أَحِبَّايَ مَا دَامُوا وَ أَهْلُ ثِقَاتِي  
 تَخَيَّرْتُهُمْ رُشْدًا لِنَفْسِي إِنَّهُمْ  
 عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ خَيْرَةٌ الْخَيْرَاتِ

سرزنش‌های خود را در محبت آل پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از من دور بدار. زیرا که ایشان تا هستند، دوستان و اهل اعتماد منند، و من ایشان را برای صلاح نفس خود اختیار کرده‌ام، و ایشان در همه احوال برگزیده برگزیدگانند.

## ۸۸ و ۸۹

نَبَذْتُ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ صَادِقًا  
 وَ سَلَّمْتُ نَفْسِي طَائِعًا لِوَلَاتِي  
 فَيَا رَبِّ زِدْنِي فِي هَوَايَ بَصِيرَةً  
 وَ زِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي

محبت خود را از روی صدق و راستی به سوی ایشان افکنده‌ام و جان خود را با میل و رغبت به والیان و امامان خود تسلیم نموده‌ام. پس ای پروردگار من، بینایی مرا در محبت ایشان زیاده‌گردان و ثواب محبت ایشان را در نیکیهای من بیفزای.

## ۹۰ و ۹۱

سَأَبْكِيهِمْ مَا حَجَّ لِلَّهِ رَاكِبٌ  
وَ مَا نَاحَ قُمْرِيٌّ عَلَى الشَّجَرَاتِ  
وَ إِنِّي لَمَوْلَاهُمْ وَ قَالَ عَدُوَّهُمْ  
وَ إِنِّي لَمَحْزُونٌ بِطُولِ حَيَاتِي

پس برایشان، مادام که سواره‌ای برای خدا حج گزارد و مادام که قمری بر درختان ناله و زاری نماید، گریه خواهم کرد.

به درستی که من دوست و معتقد ایشان هستم و دشمن دشمنان ایشان می‌باشم و در طول عمر خود اندوهناکم (و می‌خواهم که جان خود را فدای ایشان کنم؛ زیرا که ایشان را در این احوال نمی‌توانم ببینم).

## ۹۲ و ۹۳

بِنَفْسِي أَنْتُمْ مِنْ كُهُولٍ وَفِئْتِي  
لِفَكِّ عُنَاةٍ أَوْ لِحَمَلِ دِيَاتِ  
وَ لِلخَيْلِ لَمَّا قَبِدَ المَوْتَ خَطْوَهَا  
فَأَطْلَقْتُمْ مِنْهُنَّ بِالدَّرِيَاتِ

ای پیران و جوانان اهل بیت رسالت! جان خود را فدای شما می‌کنم تا آنکه مسلمانان را - همچنان که عادت شماست - در رهایی اسپرانی که به جور و ستم ایشان را اسیر کرده باشند یا خون‌پهایی که بر عهده کسی باشد و قادر به پرداخت آن نباشند، متحمل آن خونپها شوید و او را آزاد سازید.

و از برای نجات سوارانی چند که در مخمصه افتاده باشند و تن به مُردن و کشتن داده باشند، به حدی که گویا مرگ پای اسبان ایشان را در بند و

زنجیر کرده است که قدرت گریختن نداشته باشند و شما به پایمردی نیزه‌ها و شمشیرهای تیز برنده، بند از پای ایشان بردارید.

۹۴

أَحِبُّ قَصِيَّ الرَّحْمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ  
وَ أَهْجُرُ فَيْكُمْ زَوْجَتِي وَ بَنَاتِي

آنهایی را که از خویشان من نیستند، یا خویشاوندی دوری با من دارند، هرگاه که دوستِ شما باشند، دوست می‌دارم و از زن و فرزند و دختران خود، اگر از پیروان و دوستداران شما نباشند، دوری می‌جویم.

۹۵

وَ أَكْتُمُ حُبِّيَكُمْ مَخَافَةَ كَاشِحٍ  
عَنِيْدٍ لِأَهْلِ الْحَقِّ غَيْرِ مُوَاتٍ

من محبت‌های شما را، از ترس دشمنی که دشمنی‌های خود را پنهان می‌نماید و معاند اهل حق است و موافق با مذهب نیست، پنهان می‌کنم.

۹۶

فَيَا عَيْنُ بَكِيْهِمْ وَ جُوْدِي بَعْبِرَةِ  
فَقَدْ أَنْ لِّلشُّكَابِ وَ الْهَمَلَاتِ

پس، ای دیده، بر ایشان گریه کن و با قطرات اشک، جود و بخشش نمای که هنگامه اشکریزان و جاری ساختنِ نهرها از آب دیدگان است.

۹۷

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعِيهَا  
وَ إِنِّي لِأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي

سوگند می‌خورم که به تحقیق، در دنیا و روزهای سراسر تلاش آن، از دشمنان در هراس بودم و به درستی که امیدوارم به برکت شفاعت پیشوایان دین، از خوفِ الهی - بعد از وفات - ایمن باشم.<sup>۱</sup>

۹۸

أَلَمْ تَرَ أَنِّي مُدُّ ثَلَاثُونَ حِجَّةً  
أَرْوُحُ وَ أَعْدُو دَائِمَ الْحَسْرَاتِ

آیا نمی‌بینی مدّت سی سال است که بس شامگاهان و بامدادان بر من می‌گذرد، و من پیوسته از مظلوم بودن اهل بیت رسالت در اندوهم؟

۹۹

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا  
وَ أَيْدِيهِمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ

می‌بینم که حقوق ایشان از خمس و غنایم و انفال و غیر آن که مال امام و خویشان اوست در میان دیگران قسمت می‌شود و دستهای ایشان از حقّ ایشان خالی و تهی است.<sup>۲</sup>

---

۱. دعبل گفت: چون این بیت را خواندم، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: ای دعبل خدا تو را در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت، ایمن گرداند.

۲. دعبل گفت: چون این بیت را خواندم، حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود:

۱۰۰ و ۱۰۱

فَكَيْفَ أُدَاوِي مِنْ جَوَىِّ بِيٍّ وَالْجَوَى  
 أُمِّيَّةُ أَهْلِ الْكُفْرِ وَاللَّعْنَاتِ  
 وَ آلُ زِيَادِ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ  
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُتِكَاتِ

پس این سوزش دل را چگونه دوا کنم؟ و سوختن دل من از آن است که بنی امیه که اهل کفر و لعنتها بودند با آل زیاد، در قصرها مصون و محفوظ باشند؛ و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند و بر اشتران سوار کرده، شهر به شهر بگردانند. این سوزش و اندوه را به چه چیز می توان دوا کرد؟

۱۰۲ و ۱۰۳

سَأُبْكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَفْقِ شَارِقُ  
 وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ بِالصَّلَوَاتِ  
 وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا  
 وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْعَدَوَاتِ

بعد از این - همیشه - مادام که در افق ستاره‌ای طالع شود و مادام که مُنادی نماز، مردمان را به نماز فراخواند، آن زمان که خورشید، طلوع کند و آن موقع که غروب نماید و در صبحگاهان و شامگاهان، خواهم گریست.

---

۴ راست گفتم ای خُزاعی.

و گریستن آن حضرت برای گمراهی خلق و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود، نه از برای دنیا، زیرا که جمع دنیا به نزد ایشان به قدر پَرِ پشه‌ای اعتبار نداشت.



۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶

دِيارُ رَسولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلَقَعاً  
وَ آلُ زِيادٍ تَشْكُنُ الْحُجْرَاتِ  
وَ آلُ رَسولِ اللَّهِ تَدْمَى نُحُورَهُمْ  
وَ آلُ زِيادٍ رَبَّةُ الْحَجَلَاتِ  
وَ آلُ رَسولِ اللَّهِ تُسَبِّي حَرِيمَهُمْ  
وَ آلُ زِيادٍ آمِنُوا السَّرْبَاتِ

خانه‌های وحی نبوی خالی و ویران گردیده است و حال آنکه آل زیاد در حُجره‌های خود به ناز و نعمت ساکن می‌باشند. و از گلوهای اهل بیت پیامبر خون می‌ریزد، در حالی که آل زیاد در حجله‌های ناز آسوده‌اند. و حریم آل رسول را به اسارت می‌برند، در حالی که آل زیاد با آسایش و رفاه به دیدار شهرها مشغولند.

۱۰۷

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتِرِيهِمْ  
أَكْفًا عَنِ الْأُوتَارِ مُنْقَبِضَاتِ

اگر کسی از خاندان رسول شهید گردد یا حقی را از آنان بربایند، ایشان دیگر قادر بر گرفتن خونبها و دیه نیستند؛ بلکه دستهای نحیف خود را با ناتوانی به سوی رباینده حق و کُشنده خود دراز می‌کنند.<sup>۱</sup>

---

۱. دعبل گفت که: چون این دو بیت را خواندم، حضرت دست‌های مبارک خود را گردانید و فرمود: بلی والله دستهای ما از گرفتن عوض جنایتها که بر ما وارد شده و می‌شود، کوتاه است.

۱۰۸

فَلَوْلَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْ غَدٍ  
تَقَطَّعَ قَلْبِي إِثْرَهُمْ حَسْرَاتٍ

اگر آمیدم به امروز و فردا نبود، جان من از حسرت‌های بی‌شمار برایشان  
پاره پاره می‌شد.

۱۰۹ و ۱۱۰

خُرُوجَ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ  
يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ  
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ  
وَ يَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ

آنچه بدان امید بسته‌ام، ظهور امامی است که البته ظاهر خواهد شد و با  
نام خدا و به یاری او و با برکت‌های بسیار قیام خواهد کرد و در میان ما حق را  
از باطل جدا خواهد نمود و مردمان را به نیک و بد، پاداش و کیفر خواهد  
داد.<sup>۱</sup>

---

۱. و به روایت ابن بابویه علیه السلام دعبل گفت: چون من این دو بیت را خواندم، حضرت  
امام رضا علیه السلام بسیار گریست، پس سر به سوی من بلند کرد و گفت: ای خُزاعی! روح  
القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است، آیا می‌دانی کیست آن امام و کی قیام  
خواهد نمود؟ گفتم: نه، ای مولای من! مگر آنکه شنیده‌ام که امامی از میان شما خروج  
خواهد کرد و زمین را از فساد پاک خواهد نمود، و پر از عدالت خواهد کرد.

پس حضرت فرمود: ای دعبل: امام بعد از من محمد پسر من است، و بعد از محمد  
پسر او علی امام است، و بعد از علی پسر او حسن امام است، و بعد از حسن پسر او  
حجت قائم امام است که در غیبت انتظار او خواهند کشید، و چون ظاهر شود همه کس

## ۱۱۱ و ۱۱۲

فِيَا نَفْسُ طِيبِي ثُمَّ يَا نَفْسُ فَأَبْشِرِي  
فَعِغِيرٍ بَعِيدٍ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ  
وَلَا تَجْزَعِي مِنْ مُدَّةِ الْجَوْرِ إِنِّي  
أَرَى قُوتِي قَدْ آذَنْتِ بِثَبَاتٍ

پس ای جان، خوش باش و ای نفس، شاد باش! چه، دور نیست هر آنچه  
که آمدنی است. و از درازی سالیان ستم مخالفان منال، که می دانم قوت ما پا  
برجا خواهد بود و دولت مخالفان به پراکندگی خواهد انجامید.

## ۱۱۳ و ۱۱۴

فَإِنْ قَرَّبَ الرَّحْمَنُ مِنْ تِلْكَ مُدَّتِي  
وَ أَخْرَمَ مِنْ عُمْرِي وَ وَقْتِ وَفَاتِي  
شُفِيْتُ وَ لَمْ أَتْرُكْ لِنَفْسِي عُصَّةً  
وَ رَوَيْتُ مِنْهُمْ مَنْصَلِي وَ قَنَاتِي

اگر خداوند بخشنده، عمر مرا به آن دولت نزدیک گرداند، و در اجل من

---

کجا از او اطاعت خواهند کرد. و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز، البته حق  
تعالی آن روز را دراز گرداند تا آن حضرت بیرون آید و زمین را از عدالت - چنانچه پر از  
جور شده باشد - پر کند.

و اما آنکه چه وقت بیرون می آید، خبر دادن از وقت است. و به تحقیق که خبر داد  
مرا پدرم از پدرش از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام که از حضرت رسول صلى الله عليه وآله  
پرسیدند که: کی قائم از فرزندان تو بیرون خواهد آمد؟ فرمود که: مثل بیرون آمدن او  
مثل قیامت است که حق تعالی می فرماید که به غیر از خدا کسی نمی داند خصوص  
وقت آن را، و بی خبر و به ناگاه خواهد آمد.

تأخیر اندازد، دلم آرامش می یابد؛ چه، من از برای نفس خود دیگر اندوهی نخواهم داشت و ششمشیر و نیزه‌ام را از خون دشمنان سیراب خواهم ساخت.

## ۱۱۵ و ۱۱۶

فَإِنِّي مِنَ الرَّحْمَنِ أَرْجُوا بِحُبِّهِمْ  
حَيَاةً لَدَى الْفِرْدَوْسِ غَيْرَ بَتَاتِ  
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْتاحَ لِلْخَلْقِ إِنَّهُ  
إِلَى كُلِّ قَوْمٍ دَائِمٌ اللَّحْظَاتِ

به درستی که من به سبب محبت ایشان، زندگانی جاوید در بهشت برین را از خداوند مهربان امید دارم. باشد که حق تعالی بر خلایق رحم نماید و برای ایشان چاره‌ای بیاندیشد که سبب رهایی آنان از ستم مخالفان باشد. به درستی که حق تعالی نسبت به همه اقوام پیوسته نظرهای لطف و رحمت دارد.

## ۱۱۷

فَإِنْ قُلْتُ عُرْفًا أَنْكَرُوهُ بِمَنْكُرِ  
وَ غَطَّوْا عَلَيَّ التَّحْقِيقَ بِالشُّبُهَاتِ

اگر سخنی نیکو بگویم، آن را با سخن‌های بدی که در برابر آن می‌گویند، انکار می‌کنند و تحقیق حق را به شبهه‌های باطل می‌پوشانند.

۱۱۸

تَقَاصَرَ نَفْسِي دَائِمًا عَنْ جِدَالِهِمْ  
كَفَانِي مَا أَلْقَى مِنَ الْعِبْرَاتِ

نفس من، پیوسته از مجادله با ایشان، به سبب نابرابر گفتن‌هایشان کوتاه می‌کند، اشک‌هایی که از سر حسرت و اندوه از دیدگانم فرو می‌بارد، مرا بسنده است.

۱۱۹

أَحَاوَلُ نَقْلَ الصُّمِّ عَنْ مُسْتَقَرِّهَا  
وَ إِسْمَاعَ أَحْجَارٍ مِنَ الصَّلَدَاتِ

تصمیم من، مبنی بر اینکه با دلیل و برهان و موعظه ارشادشان نمایم، همانند آن است که کسی بخواهد کوهی عظیم را از جایش حرکت دهد و به سنگ‌های ناشنوا، سخن بشنواند.

۱۲۰

فَحَسْبِي مِنْهُمْ أَنْ أَبُوءَ بِغُصَّةٍ  
تَرَدَّدَ فِي صَدْرِي وَ فِي لَهَوَاتِي

بس مرا اندوهی از ایشان گلوگیر شده است که نه می‌توانم فرو برم و نه برآرم. اندوهی که پیوسته در گذرگاه سینه و حلقم سرگردان است.

۱۲۱

فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَ مُعَانِدٍ  
تَمِيلُ بِهِ الْأَهْوَاءُ لِلشَّهَوَاتِ

برخی از این مخالفان، عارفانی هستند که از علم خود بهره‌مند نمی‌شوند، و بعضی مُعاندانی که هوای نفسانی، آنها را به سوی شهوتها و خواهش‌های دل می‌کشاند.

۱۲۲

كَأَنَّكَ بِالْأَضْلَاعِ قَدْ ضَاقَ دَرْعُهَا  
لِما حُمِلَتْ مِنْ شِدَّةِ الرَّقَرَاتِ

انگار که دیگر شانه‌هایم در زیر بار اندوه گرانی، که پیوسته از این و آن پنهان نموده‌ام، درمانده شده است.

۱۲۳ و ۱۲۴

فَيا وَاِرْثِي عِلْمِ النَّبِيِّ وَ آلِهِ  
عَلَيْكُمْ سَلامٌ دَائِمُ النَّفَحَاتِ  
لَقَدْ أَمِنْتُ نَفْسِي بِكُمْ فِي حَيَاتِهَا  
وَ اِنِّي لِأَرْجُو الْأَمْنَ عِنْدَ مَمَاتِي

پس ای وارثان علم پیغمبر و دودمان او! بر شما سلامی باد که عطر خوش آن پیوسته در وزیدن باشد.

به درستی که جان من - به برکت شما - در زندگانی ایمن بود و امیدوارم که - به شفاعت شما - به هنگامهٔ مرگ نیز در امان باشم.

## بخش دوم

ترجمه قصیده تائبه دعبل خزاعی (به نظم نیمایی)





## مطلع اول

۱۱

تنی چند مویه گران بس اندک شماره  
به آواز؛ در پاسخ یکدگر؛

- با بسی ناله سوزناک و بسی آه آلوده با درد  
- گفتند؛ کلامی که کس در نمی یافت معنای آن را.

۲

و جانان؛

اسیران عشق و هوس؛ این اسیران عاشق؛  
همان عاشقانِ دل از دست داده «گذشته»،  
و یا عاشقانِ دل آگاه «فردا»  
به نفس خود از رازهای نهانی  
- خبر می رساندند با شوق.

۳

بسی نوحه گر مرغکانِ غم آواز،  
گهی بر فراز  
و گهی بر فرود و به پستی؛  
به پرواز بودند؛ تا چند گاهی؛  
که ناگاه؛  
به رزم آوری های رزمندگان سپیده؛  
شکسته شد از هر کران لشکر تیرگی؛  
-لشکر شب.

۴

سلام غم آلوده من،  
سلامی غم آلوده و مُشتاق،  
به پهنای خالی؛ به پهنای خالی ز جُنبنده ای باد؛  
که در روزگاران بس دور؛  
-جولانگه شادِ معشوق من بود.

۵

هنوزم به یاد است و در خاطر م مانده بر یاد،  
که در خرمی ها و سرسبزی بقعه های سراسر همه نور باران،  
و در پهنه بیکران همه سبزه زاران،  
هنوز عطر خوش بویی دلربایان و یاران،

هنوز عطر خوش بویی شرمگینان مه چهر؛  
- به جا مانده در خاطر من.

## ۶

و در خاطر من آنچه مانده است،  
شبانیه است اندک شماره،  
که آن دلربایان و یاران؛  
جز اندیشه وصل و یاری  
به هنگامه دشمنی ها و هجران،  
به سرشان نبود هیچ اندیشه دوری و دشمنی ها.

## ۷

چه هنگامه ای بود، آن لحظه های پراز شادمانی،  
که آن دلربایان و یاران، تماشاگر شوخ نظارگان و  
- تماشاگران سراپا به جان شیفته،  
- سربه سر مات - بودند  
و رندانه از زیر چشمان بادام گونه،  
و با چهره هایی گشاده همه شادمانه،  
نهان می نمودند از چشم بینندگان سراسر همه بیدل و مست و دل

داده

از کف؛

به دستان خود گونه های سراسر همه شرم

- خود را

۸

و در روزگاری که دیدار هر روز و هر لحظه دلربایان مه چهره،  
سرشار از شور می کرد؛  
دلَم را؛  
و شبهای بسیار  
سرمست دیدارشان بودم و؛  
- شاد بودم.

۹

چه اندوه‌ها بر دلَم مانده، آنک،  
که در وادی غم فزای «محسّر»،  
- در این منتهای «منی» -  
من امام زمان را، مهدی موعود را  
- در میانه.  
نمی دیدم آنجا،  
میان همه پاکدینانِ دلباخته  
- در روز «عرفه» به «عرفات».  
تو گویی که از دیده‌ها بود پنهان و یا بود مغلوب  
- دشمن.

۱۰

نمی بینی آیا که این روزگاران،

ترجمه قصیده تائیه دعبل خزاعی به نظم نیمائی □ ۷۷

روا داشت بس ظلم‌ها و ستم‌ها چسان بر دل مردمانی که روزی،  
به بد عهدی خود به آل علی سخت در مانده گشتند؛  
و با بس پراکندگی و پریشانی حال خود خو گرفتند؛  
- در روزگاران؟

## ۱۱

نمی‌بینی آیا که بس صاحبان زر و زور،  
چگونه به سُخره گرفتند دین را و هم پیشوایان دین را،  
و با خواهش نفس اماره خود،  
و در جستجوی سپیده رهاگشته، گمراه  
به تاریکی جهل و ظلمت،  
همان خوش خیالان ستمگر خسان، زرمدرانِ ظالم؟

## ۱۲ و ۱۳

چگونه،  
کجا می‌توان دم زد از قُربِ «الله»،  
پس از طی عمری سراسر نماز و همه روزه داری،  
به جُز دوستی با بر و مند فرزنانگان زادگان پیمبر  
به جُز دوستی با بستگانش؟  
چگونه،  
کجا می‌توان دم زد از قُربِ «الله»،  
به جُز دشمنی با نبیره بد اختر،  
و بد زادگانِ زنِ چشم آزرَقِ کبودِ بد اندیش،

به جُز دشمنی با نبیره بد اختر؛  
- و بد زادگانِ «أمیه»؟

۱۴

هنوزم به یاد است و در خاطرَم مانده بر یاد،  
همه بُغض ها، دشمنی های هندِ جگر خوار،  
- بداندیش مام معاویّه؛  
- دُخت سُمیّه -  
همه اهل کفر و فجور و خیانت به اسلام.

۱۵

شکستند عَهدی که بستند و پیمان حَق را،  
و نادیده انگاشتند آیات روشن  
که در مُصَحَف از داستان خلافت  
و از حَقِّ حَقِّهٔ ائمهٔ سخن های بس روشن و آشکار  
- آمد از حَقِّ -  
شکستند عَهدی که بستند آن بد دلان؛  
با سخن های باطل؛ به بهتان؛  
به تدبیر صدها روایاتِ باطل،  
و صد شبهه گنگ و بس قصّه های دروغین؛  
که بستند بر ختم پیغمبرانِ زمانه.

۱۶

و غصب خلافت؛  
ز میرز مانه - علی علیه السلام -  
حُجَّتِ حَقّ -  
به دست ملاعین؛  
نبود هیچشان؛ آزمونی مگر  
- از سوی حَقّ داور،  
که رسوایشان می نمود و نمایاند  
روی سیاه همه بددلان را  
به هنگامه کینه توزی؛ نفاق و بداندیشی و  
- صد غرض های دیرین پنهان دیگر.

۱۷

چه گمراهی آشکاری!  
که میراث ختم پیغمبران را خسی مدعی شد،  
نه خویشی، نه شایستگی،  
نی قرابت،  
از بهر این بدسگالان.  
بسان سلاطین نادان و گمراه،  
که بی مشورت؛ بی دلالت،  
رهاگشته بودند در تیرگیهای پر پیچ ظلمت.

۱۸

هنوز آتش چند و چندین مصیبت  
که اینسان فتاده است بر جانِ عالم  
به کام همه، تلخ و شورابگون کرده طعم خوشِ آب شیرین  
سرچشمه‌ها را  
و سبزیِ خوشرنگِ پهنای بی‌انتهای اُفق، سرخگونه است،  
هنوز از دم آتش این همه چند و چندین مُصیبت.

۱۹

و آسان نکرده است هیچ؛  
بر مردم، این بد دلی‌ها و بد دینی و بدعتِ پوچ و باطل؛  
که انجام آن بیعتی بود  
-بی هیچ تدبیر و حاصل-  
که کردند آن بد دلان با [سقیفه]...

۲۰

و آنان که در جایگاه «سقیفهٔ بنی ساعده» گفته بودند،  
بسی تلخ و بی‌پرده و بی‌محابا،  
به فریادهای رساشان به انصار،  
هم آنان که دشنام گویان،  
طلب می‌نمودند- از راه گمراهی و جهل-  
میراثِ رهداری ختم پیغمبرانِ خدا را.



۲۱

اگر آن همه اُمتِ بد دل و سخت بی شرم  
«علی» را - وصیّ رسول خدا را -  
پذیرا به جان گشته بودند اگر اُمت بد دل و سخت بی شرم  
پسین امر پیغمبر آخرین را؛  
نه بیم خطا بود و نه بیم لغزش،  
ز میر همه مؤمنانِ زمانه؛  
وصیّ به حَقّ؛  
از «علی»،  
- راستین جانشینِ پیمبر.

۲۲

«علی»،  
- این وصیّ رسول خدا -  
به حَقّ جانشینِ پیمبر؛  
که پاکیزه بود از بدی ها و پاک از همه رجس و آلودگی ها  
- که در خاطر کس خَلد در زمانه؛ -  
چه بی باک بود این - علی - یار ختم رسولان؛  
چنان شَرزه شیر شجاعی؛  
- امیر دلیران -  
به هنگامه جنگهای پر آشوب،  
- در قلب میدان.

۲۳

گرانکار کردند شایستگی «علی» را  
- وصی بلا فصل و پاک نبی را -

بعد از پیمبر،

گواه است،

- بس روشن و آشکارا -

«غَدیرُ حُم»

- این شاهد صادق؛ این روز روشن -

به چشم همه عالمانِ زمانه به عالم.

گواه است تا روزگار همیشه؛

بسی قله سرفراز «أحد»؛ «بدر»؛

شایستگی «علی» را

- به بی باکی و پُردلی -

در نبرد «أحد»، «بدر»،

- سنگر به سنگر.

۲۴

گواه است تا روزگار همیشه،

بسی آیه ها - آشکارا - به «قرآن»؛

که شایسته بود او به رهداری اُمّت حَقّ

- به جای پیمبر.

که او یار در ماندگان بود؛

در قحطی و تنگدستی؛  
و در اوج در ماندگی های یاران  
- به روزان - شبان همیشه،  
- بسی سخت و سُتوار.

## ۲۵

علی،  
یار ختم رسولان،  
سَبَق داشت در آشنایی و در پیروی از پیمبر؛  
و دَرکِ بزرگی و سُتواری ختم پیغمبران  
- بر همه -  
پیشتر از همه؛  
- بیشتر از هر آن کس.

## ۲۶

چگونه توان یافت با مکر و نیرنگ؛  
یا مال؛  
شکوه توانایی و پُر دلّی «علی» را،  
مگر با دم نیزه تیز و بُرنده،  
- جُز با شجاعت.

«علی»؛

- یار ختم رسولان -

که با جبرئیل امین بود همراز  
به گوش دل و جان، به همراه ختم رسولان؛  
به آوای وحی خدا گوش می داد.  
هم از این سبب؛ گفته با غاصبان خلافت:  
بدانگه که خُرد و کلان بر بتان سُجده‌ها می نمودید؛  
عزّی و مناة و دیگر بُتان را؛  
من آوای وحی خدا می شنیدم؛  
- به گوش دل و جان -

## مطلع دوّم

۲۸

بسی گریه کردم به ویرانهٔ خانهٔ آل ختم رسولان،  
که بس دور بودند از آنجا و دیگر نبودند در خانه هاشان،  
و بر مَسند پاکشان؛ غاصبانِ مُنافق  
به نیرنگ‌ها بر نشستند سر مست و مغرور.  
بسی گریه کردم به «عرفات»،  
فشاندم بسی آب مژگان؛  
یه ویرانهٔ خانهٔ آل ختم رسولان  
\_ به «میقات».

۲۹

چه بی تاب بودم؛  
چه بی صبر.  
چه پُر تاب و تب شد دل من بدان گاه،  
که از خانهٔ آل ختم رسولان

نشانی نمی دیدم آنجا،  
 به جُز پهنه خشک و سوزنده ریگزاران،  
 و آثار ویرانه ها و مُغاکِ پُراز خاک و  
 -ناهامُوزان.

۳۰

چه خالی ز جُنبنده شد خانه آلِ ختم رسولان  
 که آوای تدریس قرآن،  
 در آن موج می زد شبان - روزهای فراوان  
 و اکنون چه پهنای ویران و خالی ز جُنبنده ای بود  
 محلّ نزول ملائک، به وحی الهی  
 هدایتگه مؤمنان و عبادتگه عابدانِ زمانه،  
 چه ویرانه ای بود، آن پهنه ریگزاران.

۳۱

از آن رسول خُدا بود،  
 از، آلِ ختم رسولان،  
 همه سر به سرگشته ویران و ناهامُوزان،  
 بسی خانه ها؛  
 - در «منی»، «خیف»، «کعبه»؛  
 بسی خانه هاشان؛  
 به «عرفات» و  
 - «جمرات».

## ۳۳ و ۳۲

از آن رسول خُدا بود،  
از، آلِ ختمِ رسولان،  
همه سر به سرگشته ویران و ناهاموزان،  
بسی خانه‌ها؛

- در «منی»، «خیف»،

از «عبدالله» و از «محمد»

و از «سید» پُر جلالی که روزان - شبانِ فراوان،  
فرخواند بس مؤمنان را به دار الصلوة و  
- عبادتگه آلِ ختمِ رسولان.

از آن «علی» بود،

و از سرورِ شاهدانِ زمانه

- حسین علیه السلام -

این شهیدِ شهیدان.

ز «طیّارِ جنت»،

ز «حمزه»،

و از زیورِ عابدانِ زمانه؛

- ز سجاد -

که همواره در سجده بود این بزرگِ عبادتگرانِ زمانه؛

- به دوران،

که از کثرتِ سجده، در جای جایِ جبینش،

اثرها نمودار،

همه سر به سرگشته ویران و ناهاموزان؛

بسی خانه‌ها،

در «منی»، «خیف»؛

- در پهنه ریگزاران.

۳۴

بسی خانه‌ها؛

سَر به سَر گشته ویران و ناهاموران،

ز فرزند عباس، آن حبر امت؛

- پسر عم پیغمبر و

نام او نام باب گرامش

وَ از «فضلِ عَبَّاس»؛

که همراز بودند با ختم پیغمبران

- در عبادتگه و رازگاهان.

۳۵

مُغاکِی که در پیشِ رو داشتم در بیابان

از آن پیشتر،

در «منی»، «خیف»

عبادتگهی بود پُر نور و بشکوه،

ز پورانِ ختم رسولان؛

از زاده جانشین پیمبر،

و از وارثِ علم و بس نیکنامی و فرزاندگی‌ها

- به دوران.



۳۶

همان خانه‌هایی که زان پیشتر بود؛  
منز لگه وّحی،

- وّحی خداوند -

که می‌گشت نازل بر «أحمد»،

- همان پاکزادی که با ماست یادش؛

- اندر پسین‌ها و در بامدادان،

و در هر نمازی و هر بندگی پیش خَلّاق سبحان.

۳۷

همان خانه‌هایی که منز لگه قوم حَقّ بود،

و از برکتِ رهنمون‌هایشان؛

در رَه حَقّ قدم می‌نهادند؛

- یاران.

و ایمن بُدند از همه؛

- هر چه گمراهی و هر چه لغزش -

و در سایه سارِ خوش پاک دامانیِ قوم حَقّ

- رام و آرام بودند.

۳۸

همان خانه‌هایی که منز لگه جبرئیل امینِ خدا بود؛

همان جاکه او خوش پدیدار می‌گشت؛

۹۰ □ قصیده تائیه دعبیل خُزاعی

در آن خانه‌ها از سوی حق،  
در اندیشه و حی؛  
با صد درود و سلامت.

۳۹

همان خانه‌هایی که منزلگه و حی  
- و حی خدا -

بود.

سراسر همه کانِ علم خداوند؛  
گذرگاه راه خوش رستگاری و رُشد و رهایی؛  
در آن خانه‌ها بود بس روشن و آشکارا.

۴۰

همان خانه‌ها

- جایگاه نماز و سراسر همه هر چه پرهیزگاری -

عبادتگه مؤمنان بود در روزه داری

برای رسیدن به پاکی و دوری از هر چه

- ناپاکدامنی و هر چه زشتی است.

برای رسیدن به نیکویی و پاکی و هر چه

- خوبی است.

۴۱

و منز لگهی چند  
که ظاهر نشد هیچ بر پهنه خانه هایش  
همانی که از تیم بود،  
و دگر یار او؛  
آن دو تن  
پرده حرمت عترت نور حق را دریدند.

۴۲

همان خانه هایی که چندی نهان گشته از دیده روزگاران  
و بر جا نمانده است از ظلم هر دشمن زشتکاره پلیدی،  
نشانی ز کاشانه آل ختم رسولان.  
گزندی نمی بیند این خانه ها  
- خانه دولت آل خاتم رسولان -  
چو دیگر بناها،  
- به روزان - شبان -  
در همه روزگاران.

۴۳

درنگ ای رفیقان و یاران که پُرسیم از جایگاهی  
که اندک شماره است ایل و تبارش.  
برادر!

نمی بینی آیا که چندی است تارفته از یاد این خانه  
روزانِ بس روزه داری و روزانِ - شبانِ سراسر  
- نماز و نیایش؟

۴۴

کُجایند آنان که دورند اینک ز یاران،  
و در غربتی بس غریبانه ما و اگر فتند؟  
کُجایند آنان که چون شاخه شاخه درختان  
در اطرافِ عالم - به این سوی و آن سو -  
- پراکنده گشتند؟

۴۵

هم آنان که میراث دارانِ شایسته ختم پیغمبرانند  
هم آنان که شایسته تر سرورانِ و بهین یاورانند؛  
- بهین حامیان، ختم پیغمبران را  
- کُجایند اینک، کُجایند؟

۴۶

اگر نام ایشان، به لب بر نیاریم  
- در بامدادان و در شامگاهان -  
به گاه نماز پسین یا به پیشین -  
پذیرا نمی گردد از ما خدا، آن نماز و عبادت.

## ۴۷

چه بسیار بخشنده و مهر بانند، اینان،  
به هر جا و هر جا،  
به هنگامهٔ قحطی و تنگدستی، به هر سختی و ضیق و عُسرت،  
- به گاه پریشانیِ حالِ یاران.  
شرف یافتند این شریفان و این مهربانان  
ز فضل و بزرگی و سُتواری و مهربانی  
به دیگر کسان؛  
- از سرِ رحمت و نعمت و لطفِ یزدان.

## ۴۸

و این مردمانی که بینی،  
نباشند جز کاذبان، غاصبانی  
که انکار کردند شایستگی و صیِّ نبیِّ خدا را،  
و باور نکردند گفتار پیغمبرِ مصطفیٰ را  
و در دل نهفتند بس کینه و خشم؛  
به خونخواهیِ قتلِ بدکارگانی که با دستِ پاکِ رسولِ خدا  
- هم به دستِ «علی»؛  
و این مردمانی که بینی،  
- راستینِ جانشینِ پیغمبر -  
فرو ریخت خونهایِ ناپاکِ این بدسگالان؛  
- به سنگر.

۴۹

چو در یادشان زنده می شد  
 همه پُر دلیّ علی در نبرد حُنین، بدر، خیبر،  
 چو سیل بهاران، فرو می چکید از دو چشمان این بدسگالان،  
 همه آب دیده، در اندوه بس کشتگان؛  
 -از تبار لعینان.

۵۰

چه سان دوست دارند پیغمبر آخرین را  
 چه سان دوست دارند یاران و خویشان پیغمبر مصطفی را  
 بدانگه که لبریز از خشم و کینه است  
 دل و جانشان؛ از پی قتل خویشان و یارانشان  
 -در «حُنین»، «بدر»، «خیبر»،  
 به دست رسول خدا و «علی» جانشین پیمبر.  
 به نرمی و همواری و خوش زبانی

۵۱

سخن داشتند این پلیدان پُر کینه؛  
 با جانشین پیمبر؛  
 -به پیدا و در آشکارا.  
 و پنهان و نادیدنی بود؛  
 هم کینه؛ هم خشم این بدسگالان؛  
 -به پنهان و نا آشکارا.

## ۵۲

اگر جانشینی به نزدیکی خاندانی است،  
نبودی مگر هیچ نزدیکی و خویشی آشکاری،  
علی را - وصی نبی را - به پیغمبر آخرین  
- با محمد ﷺ؟  
به خاطر نداری آیا مگر ماجرای سقیفه بنی ساعده را  
- به نزدیک انصار؟  
هم از این سبب، آل ختم رسولان  
- بنی هاشم -  
شایسته تر بوده در جانشینی به دیگر کسانی که  
- بس دور بودند و نا آشنا با پیغمبر.

## ۵۳

خداوند، باران رحمت ببارد بدان قبر  
که آرامگاهی است اندر مدینه  
- پُر نور و بشکوه -  
در آن آرمیده است دلپاک و ستوار مردی  
- که با صد هزاران فزونی و برکت  
شد آرامبخش دل مؤمنان،  
- در دو عالم -

۵۴

ز سرچشمه رهنمایی پیغمبر آخرین است  
دل آرامی بندگان در زمانه.  
درود خداوند - پروردگارش - بر او باد،  
خداوند بر او رساند ز ما  
- هر چه بس تحفه و هر چه حمد و ثنا را.

۵۵

و پیغمبر آخرین راز سوی خداوند؛  
درود و سلامی است بس گرم و بشکوه  
به صبح سپید و شب قیرگونه،  
به هنگام تائیدن مهر در بامدادان  
در وقت پیدایی اختران؛  
- در شب نور باران.

۵۶ و ۵۷

به یاد آری ای فاطمه!  
گر جگر گوشه ات را  
- به صحرای کرب و بلا در مُحَرَّم -  
که بر خاک افتاده با تیغ اعدای دون  
تشنه لب بر کناره «فُرات»  
- این شَطِ خون -



به یاد آری ای فاطمه؛  
گر حسین - این شهید شهیدانِ تاریخ را -  
در شَطِ خون؛  
چه خُونابه‌ها ریخت خواهی ز مُرگان  
چه بس سیلی و ضربه‌ها می‌زنی با دو دستان  
به رُخسارِ گلگونِ خود  
- ز آتش درد و هجران.

## ۵۸

پیا خیز ای فاطمه،  
دختر بهترین بندگان خداوند!  
بنال از سِرِ درد و بس مویه‌ها کن به فرزند؛  
که آن اخترانِ فلک،  
- اختر آسمان امامت -  
کنون در بیابانِ سوزان و در ریگزار او فتاده‌اند.  
بنال از سِرِ در دای فاطمه.  
- دختر بهترین بندگان خداوند!

## ۵۹

سلامم بر آن قبرهایی که در «کوفه» و در «مدینه» است.  
در و دم به آرامگاهانِ دیگر که در «فَجَّ» مکه است.

۶۰

دُر و دم به آرامگاهان دیگر که پیدا است در «جوزجان» خراسان  
و قبری که دور از دیار است و  
- در غُرتی سخت جانکاه در باخمِرایِ کوفه است.

۶۱

و آرامگاهی که بر جاست در قلبِ بغداد،  
همان نفس پا کیزه‌ای کِش خداوندِ رحمان  
به مهرش نشانده است؛  
- در غُرفه‌های بهشتی.

۶۲ و ۶۳

و آرامگاهی که در شهر طوس است.  
چه سخت و غم افزا است این درد پیوسته با آتش حسرتی؛  
- سخت در دل فروزان.  
چه سخت است این ناله‌های جگر سوز تا روز محشر،  
که بر خواهد انگیخت ما را خداوند؛  
به دستِ گشاینده بنده‌های غم و درد  
- آن قائم آلِ احمد.  
بر او و بر آباء پاکش، سلامی زیچون سرمد.

۶۴

همان پاک آرامگاهی که برجاست  
ز فرزند موسی، رضا- هشتمین پیشوای دل آگاه-  
به اصلاح آرد خدا امر او را،  
درود خدا بر علی بن موسی الرضا  
- پیشوای دل آگاه.

۶۵ و ۶۶ و ۶۷

چه سخت است یاد از غم و دردهایی جگر سوز  
که هرگز نه بتوانم از لحظه هایش سخن گفتن از سوز  
بس افسوس بر صاحب قبرهایی که آرام، اما سرافراز و بشکوه  
همه آرمیده اند، نزدیک نهری که جاری است  
به نزدیکی کربلا؛ بر کناره «فرات»  
- این شَطِ خون-

که چون آخر شب بدان ره قدم می گذاری  
به منزل لگهی چند، تا چاشتگاه دگر روز؛  
خواهی رسیدن به نزدیکی کربلا  
بر کناره فرات؛  
- این شَطِ خون.

شَطِ سُرخِ خونی که جاری است در پنیج فرسنگی کربلای مُعلّی،  
شَطِ سُرخِ خونی که لب تشنگانی دل آگاه  
گذشتند از آن تشنه لب؛ با شعار شهادت؛

و سر برکشیدند شَهد سَعدت؛

همه تشنه لب بر کناره فُرات

- این شَطِ خون -

چه می شد اگر من در اندوه ایشان

دو صد بار زین پیشتر مُرده بودم

- در اندوهشان پیش از ایشان.

## ۶۸

بسی شِکوه‌ها دارم از قوم اعداء،

به نزد خدای تبارک تعالی

ز آه دلِ خود به هنگام یادآوری‌های آن دشمنی‌ها

که می‌ریزدَم ناگوارا شرنگ غم و درد و رسوایی و

- داغ و هجران؛

به پیمانۀ دل،

- دل و جان.

## ۶۹

بسی بیمناکم که از بس طواف و زیارت

به شوق آورد حُزن و اندوه را در دل من،

همه دیدن و شوق دیدار آرامگاهان ایشان،

که برجاست در «بادیه»

یا که پیداست در سایۀ نخلزاران.

۷۰

پراکنده کرده است دست تطاولگر روزگاران  
همه خان و مان و عبادتگه و خیمه هاشان  
و بر جانمانده است از ایشان  
نه منزلگهی؛ نی عبادتگهی، نی مکانی  
که کس پای بُنهد در آن جایگاهان  
- ز سرشاری شوق دیدار آنان.

۷۱

و بر جانمانده است از ایشان  
به جُز جمع اندک شماری به شهر «مدینه»،  
که با خواری و زاری و درد و رنج اندهمگام  
ز بد عهدی روزگاران غدار،  
و از حیلۀ دهرِ نا پایداران.

۷۲

چه اندک شمارند این زائرانی که با شوق  
قدم می گذارند در راه، از بهر دیدار ایشان  
کسی نیست در «بادیه»، در «بیایان»،  
که بشتابد از شوق بر سوی ایشان  
جُز این لاشه خواران؛ عقابان؛  
- و چندین همایان -

که مأوا گزیدند در قلبِ ویرانه‌ها،  
ریگزاران.

۷۳

به هم می‌رسد بهر ایشان به هر روز و هر روز،  
یکی تربت پاک ز آرامگاهان چندی  
که منزل گزیدند بس دور بایکدگر،  
- با پراکندگی‌ها و دوری.

۷۴

نه از شدت رنج‌ها، نی بلاهای دوران،  
نه آسیبی از اهل دنیا و دنیا،  
نخواهد رسیدن بدان صاحبانِ همه تربتِ پاک و آرامگاهان  
و از سوز پر شعله شعله‌های جهنم،  
از این صاحبانِ همه تربتِ پاک و آرامگاهان،  
کس آسیب هرگز نمی‌بیند اینجا به دوران.

۷۵

و بودند از آنها،  
- از جمله -  
ساداتِ والامقامی،  
گروهی که بودند در سرزمین «حجاز» و زمین‌های دیگر  
که بسیار غارت نمودند بس دشمنان را

و بسیار قربان نمودند بس اشتران را  
- به دوران قحطی و هم خشکسالان.

## ۷۶

حرم‌ها بارِ گهی بود در نزد ایشان  
که کس از میانِ زنانِ گنهکار آلوده دامان  
به دیدارِ شان ره نمی‌یافت هرگز،  
حَرَم، جایگاه گنهکارگان نیست،  
بود منزل چهره‌هایی سراسر همه نورباران و  
- خورشیدگونه.

درخشنده در زیر برقع،  
- به شب‌های بس تیره و قیرگونه.

## ۷۷

زمانی که بر لشکری می‌رسیدند،  
سواران چابکسر نیزه‌داران،  
فروزنده آتش جنگ،  
چه بی‌باک و سُتوار و پر شوق  
خود را به دریای جنگی پر آشوب و پُر غُلْغُلَه  
- می‌سپردند.

۷۸

و گر فخر کردی کسی روزگاری؛  
ز پیغمبر آخرین یاد خواهد نمودن؛  
و از جبرئیل امین و زقرآن و از سوره هایش،  
که نازل شده بر رسول خدا؛  
- ختم پیغمبران -  
بر مُحَمَّد،  
- درود و سلام خدا بر خود و خاندانش.

۷۹

و بر می شمارند؛  
- بعد از پیمبر -  
علی را  
که دارنده بس نکوکاری بی شمار است و  
- والا مقام است -  
و از فاطمه،  
بهترین دختر ختم پیغمبران  
بهترین بانوی هر دو عالم  
- یاد خواهد نمودن.

۸۰

و بر می شمارند «حمزه»،  
- عموی رسول خدا را.



و عباس؛

- دارنده عدل و فضل و تقی را.

و طیار جعفر که پرواز دارد،

- به جنت، سراپرده های سراسر همه عزت و بس بزرگی.

## ۸۱

به دنیا نیامد کس از آن بزرگان؛

- که زین پیشتر نام بردیم از آنان -

ز بدکاری «هند» بدکاره،

- چونان معاویّه،

یا از گروه و زد دیگر همانند های جگر خواره هند بدکار

همچون سُمیّه،

- که بدکاره مام «زیاد» -

- این زنازاده بدگنشت است.

## ۸۲ و ۸۳

نه بس دور، بس زود،

خواهند پُرسید؛ اندر قیامت

- به روز پسین -

[از دو تن]

- غاصبانِ خلافت -

که:

«ای بددلان، از چه بر خاندان رسالت،

ستم‌ها روا داشتید و بسی ظلم بسیار؟  
 و از بیعتِ مردمان با [سقیفه]  
 که از بدترین گناهانشان بود،  
 هم آنان که اجداد آلِ علی را،  
 از حَقِّ بر حَقِّشان بر حذر داشتند از سرِ بدگنشتی،  
 و آواره کردند آلِ علی،  
 -زادگان رسول خُدا را-  
 به عالم،  
 -ز بدکاری و ظلم‌ها و ستم‌های بس بی‌شماران.

#### ۸۴ و ۸۵

همان بددلانی که بامکر و نیرنگ‌هاشان؛  
 عِنانِ خلافت گرفتند در دست،  
 و شد بیعتِ مکرآمیز آنان؛  
 سبب سازِ غضبِ خلافت از آزاده و شیر حق  
 -از وصیِ پیمبر.  
 علی؛ این گشاینده‌انده‌بیکرانِ پیمبر.  
 و در هم شکافنده‌لشکر بی‌شماره،  
 به غزوات.

#### ۸۶ و ۸۷

ملامت مکن شاعر دو ستار علی را،  
 به جُرمِ مُحبّت به آلِ پیمبر،

که یار منند این کریمان به دوران،  
و از اهل ایمان و بس اعتمادند؛  
و من برگزیدم مر این خاندان را  
- این برترین برگزیده جهان را -  
- برای صلاح درونم.

### ۸۸ و ۸۹

بر افکنده ام از صداقت، به سوی امامان همه پرتو دوستی و محبت،  
و تسلیم کردم، سپردم همه جان خود را ز بس شوق از بهر آنان،  
به این والیان دل آگاه و دلپاک.  
پس ای پاک دادار، پروردگارم،  
فزونی ببخشای بر نور قلب و هدایم؛  
که در مهرشان پای برجا بمانم.  
بیفزای بر آجر دلدادگی ها و مهرم به ایشان  
به نیکویی من بیفزای، ای پاک دادار یزدان.

### ۹۰ و ۹۱

از اینرو هماره بگیریم بر ایشان  
بدانگه که حج می کند بهر یزدان، سواری،  
بدانگه که قمری بنالد ز غم بر سر شاخساری،  
که من دوستم هم بر ایشان و هم دوستداران ایشان.  
و من دشمنم با همه دشمنانشان.  
بس اندوهناکم ز عمر درازم،

که باید بر این حال ایشان بسوزم، بسازم.

## ۹۲ و ۹۳

فدا می‌کنم جان خود را به پای شما، ای جوانان و پیران آل محمد،  
 که یاری رسانید - چونان همیشه -  
 اسیران در بند دوانان و درماندگان را،  
 و آزاد سازید بس بندگان را،  
 با دادن خون بهاشان.

فدا می‌کنم جان خود را به پای شما، ای جوانان و پیران آل محمد،  
 که یاری رسانید، بهر رهایی اسوارگانی،  
 که افتاده باشند در سختی و در بلاها و تن‌ها سپرده  
 - به کشتن، به مُردن، شهادت  
 بدانسان که گویی به زنجیر آورده مرگ و هلاکت؛  
 - سُم تیزتک اسبهاشان.  
 پس آنگه شما با دم نیزه و تیغ شمشیر  
 رهانیدشان از غل و بند و زنجیر.

## ۹۴

منم عاشق دوستداران دلپاکتان، ای جوانان و پیران آل محمد،  
 اگر چه بسی دور باشند از من.  
 گریزانم از هر چه زن؛ هر چه فرزند، از دخترانم،  
 نباشند اگر دوستدار شما  
 - شیعه‌ای پاک و مؤمن.

۹۵

من از خوف دشمن که پنهان کند دشمنی های خود را هماره،  
از ایشان نهان می کنم مهر خود بر شمایان.  
که ایشان همه دشمن اهل حَقَّند؛  
- و هرگز نباشند یار شمایان.

۹۶

پس ای دیده بس گریه ها کن بر ایشان  
کرم کن، ببخشا بر ایشان، بسی آبِ مُزگان،  
که هنگامه اشک و آه است و سوز فراوان،  
تو نهری بساز از فراوانی اشکباران.

۹۷

قسم می خورم من که پیوسته در بیم بودم  
همه عمر؛  
- یکسر -  
به هنگامه سعی های فراوان،  
ز بس دشمنی ها و بس دشمنان؛  
در همه روزگاران.  
اُمید آنکه ایمن بمانم؛  
به روز پسین، در قیامت.  
که از روی رحمت، شفاعت کنند آل احمد،  
- به بخشایش و لطف یزدان.

۹۸

نمی بینی آیا که سی سال؛ بس شامگاهان و بس بامدادان  
گذشته است بر من به حسرت؛  
و پیوسته در حیرتَم، از غم ظلم‌هایی که رفته است  
- بر اهل بیتِ رسالت.

۹۹

همی بینم اینک که حقِّ حقِّ اهلِ بیتِ رسالت  
- همه خمس، انفال و سهم امام و غنیمت -  
پراکنده گردیده در بین دیگر کسان؛ با شقاوت،  
تُهی مانده دستانِ پاکیزهٔ اهلِ بیتِ رسالت.

۱۰۰ و ۱۰۱

چگونه دوا سازم این سوزش دل،  
که دارم، ز دست «أُمیّه»،  
- همه اهلِ کُفر و همه اهلِ لعنت -  
و ز آلِ «زیاد»؛ این زنازادهٔ پست و بد دل،  
که در قصرها کرده آسوده؛ منزل  
و از هم دریدند سرا پردهٔ خانهٔ اهلِ بیتِ رسالت  
و آواره کردند آلِ نبی را، سواره بر اشتر به هر شهر؛  
- منزل به منزل.

## ۱۰۲ و ۱۰۳

از این پس بسی گریه‌ها می‌کنم، از سرِ درد،  
به صُبح سپیده، طلوع رخ بامدادان،  
به هنگامه‌ای که منادی ندا سر دَهْدُمَان سوی خیر و نیکی،  
به بانگ نماز و عبادت،  
به هنگامه صبحگاهان؛  
از این پس بسی گریه‌ها می‌کنم تا بدان‌گاه،  
که مِهْری بتابد به هنگامه بامدادان  
و یا آفتابی درخشان، بگردد نهران  
- در پسین‌گاه و در شامگاهان.

## ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶

چه خالی و ویرانه گردیده کاشانه ختم پیغمبرانِ زمانه،  
بدانگه که آل زیاد زنازاده پستِ بد دل،  
همه سرخوش و مست؛ با ناز و نعمت،  
به صد حُجره و قصر بشکوه بنموده منزل؛  
بدانگه که خون می‌چکید از گلوهای پاکیزه اهل بیت رسالت  
ز بس قید و بس بند و زنجیر،  
به هنگامه سر خوشی‌های آل زیاد، این زنازاده پستِ بد دل،  
به صد حجله سر مستِ سر مست و بیدل.  
بدانگه که آل محمد، اسیرند و در بند،  
در آن حال، آل زیادند آزاد و ایمن.

۱۰۷

بدانگه که کس کشته می شد از این پاک دینان  
کسی، هیچ دستی نیاورد بیرون؛  
- به خون خواهی و دعوی خون.

۱۰۸

گر اُمیدهایم نبود؛ آنچه امیدوارم به امروز و فردا  
ز هم می درید این دلِ خونم از حسرتِ رنج این پاک دینان.

۱۰۹ و ۱۱۰

اُمیدم به امروز و فردا  
ظهور امامی است دل پاک و قائم،  
که می آید از راه بانام یزدان،  
و با یاری حَق، به بس بخت نیکِ فراوان.  
امامی که در مانمایان کند هر چه حَق است و باطل  
و پاداش می دارد او نیک کاران و هم می دهد بس عقوبت؛  
- همه بد دلان را.

۱۱۱ و ۱۱۲

پس ای جانِ شیرینِ من! شاد باش و خوش؛ ای جان،  
که بس دیر و بس دور نَبُود،  
هر آن چه که می آید از راه.



ترجمه قصیده تائیه دعبل خزاعی به نظم نیمائی □ ۱۱۳

مَنال از درازیِ روزان - شبانِ ستمکاریِ غاصبانِ خلافت،  
که می مانی ای جانِ شیرینِ من شاد و چندی نمی پاید؛  
- این ظلم و این دولتِ سخت ناپایداران.

### ۱۱۳ و ۱۱۴

اگر زنده مانم - به لطف خداوند بخشنده - در دولتِ ظلم ناپایداران،  
اگر اندکی بیشتر زنده مانم، و تأخیر دارد خداوند بخشنده مرگ  
مرا در

زمانه،

شفا یافت خواهد همه دردِ دلِ خونی من،  
ندارم دگر هیچ اندوه در دل،  
بدانگه که سیراب می سازم از خون ناپاک این کافران  
- خنجر و نیزه ام را.

### ۱۱۵ و ۱۱۶

من از پاک یزدانِ بخشنده اُمید دارم  
که با پایمردیِ دلدادگی های مردانِ حق  
در بهشتِ برین، زندگانی ببخشد به یارانِ اهل رسالت.  
و باشد که بخشنده پاکِ پر مهر یزدان،  
ز رویِ ترحم به خلق خود از مهر،  
برانگیزد از بهرشان چاره ای تارها سازد ایشان  
زدستِ ستمکاریِ کافران در همه روزگاران؛  
که پیوسته با هر تباری

- هماره به هر قوم -  
- بس مهربانست؛ یزدان.

### ۱۱۷

بگویم اگر من سُخن‌های نیکو،  
به گفتار بد کرده انکار آن را  
و پوشیده دارند تحقیق حق را  
به صد شبهه؛  
- با بس سخن‌های باطل.

### ۱۱۸

قصورى اگر می‌کند نَفِيس من در جدال همیشه؛  
به پیکار با بد دلان در سخن‌های باطل،  
فرو می‌چکد اشکِ حسرت ز مژگانم از غم.

### ۱۱۹

اراده من؛  
به ارشادشان با دلایل؛ به بُرهان  
همانند آن شد که شخصی بخواهد بجنبانند از جای  
کوهی گران را،  
و با بس تلاش فراوان؛  
سخن بشتواند به صخره ستبر و  
- به سنگ بیابان.

## ۱۲۰

مرا بس بود در مصاف همه بد دلان اینکه برگردم از نزد آنان؛  
به اندوه با بغض های گره گشته ام در گلو؛  
- با بسی رنج و حرمان  
به بغضی که نه راه پس داشت، نه پیش؛  
بدین روی سرگشته می گردد این بغض سرشار  
میان گلوگاه تا سینه من.

## ۱۲۱

از این غاصبان مخالف؛ یکی عارفی سخت آگاه  
که سودی نمی بیند اما ز آگاهی خویشتن، هیچ.  
یکی نیز گردنکشی سخت بی مغز و درنده خوی است؛  
که پیوسته ره می برد خواهش نفس؛ او را  
- به سوی همه خواهش و هر چه شهوت.

## ۱۲۲

تو پنداری اینک که بر شانه هایم  
قراری ندارد از این بیشتر، بار اندوه،  
که پیوسته پنهان نمودم بسی آه سوزنده در دل.

## ۱۲۳ و ۱۲۴

آلا وارثان دل آگاهی ختم پیغمبران و تبارش،

شمارا سلامی که عطرِ خوشِ آشنایش  
شمیمی هماره خوش و سخت پاینده باشد.  
گمانی ندارم که ایمن بود جانِ من در همه زندگانی،  
- به مهرِ شمایان.  
و اُمید دارم که هم در امان باشم از بس عذابِ خداوند،  
- هنگامهٔ مرگ -  
- با لطفِ یزدان.

«مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ عَلَيْهِ التَّكْلَانِ»

تهران - اسفندماه / ۱۳۶۱